

”مقتضای زمان:“ عبدالبهاء و انقلاب مشروطه ایران

مینا یزدانی^۱

استاد تاریخ، دانشگاه کنتاکی شرقی

به یاد استاد فرانکلین د. لوئیس

یک. مقدمه

عبدالبهاء (۱۸۴۴-۱۹۲۱)، فرزند و جانشین بهاءالله (۱۸۱۷-۱۸۹۲) پیامبر و مؤسس دین بهائی، رهبری پیروان این آیین را از سال ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ به عهده داشت. در دوران قیادتش و هنگامی که در امپراتوری عثمانی در تبعید به سر می برد، کشور زادگاهش، ایران، دستخوش التهابات و نهضت‌هایی شد که مهم‌ترین آنها انقلاب مشروطه در فاصله سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ بود. اهمیت این انقلاب همراه با این واقعیت که بهائیان ایران بزرگ‌ترین جامعه بهائی آن زمان را تشکیل می‌دادند و نیاز مبرمی به هدایات عبدالبهاء داشتند، به اضافه اشتیاق او به خدمت به هموطنانش این زمان را به دورهای ویژه از حیث ارتباط تنگاتنگ عبدالبهاء و موطنش مبدل ساخت. نامه‌ها (در اصطلاح بهائی: الواح) و گفته‌های او در این دوران گنجینه‌ای برای درک رویکرد عبدالبهاء به تحولات اجتماعی-سیاسی است و نکات بسیار دیگری نیز به دست می‌دهد.

^۱ نسخه اولیه این مقاله را نیما ماندگار از انگلیسی به فارسی ترجمه کرد. پس از آن، نویسنده مطالب بسیاری بر آن افزوده است.

مینا یزدانی > Mina Yazdani > mina.yazdani@eku.edu استاد تاریخ در دانشگاه کنتاکی شرقی است.

در آوریل ۱۹۰۹، عبدالبهاء در نامه‌ای خطاب به شخص ایرانی محترمی که ظاهراً در موقعیتی بوده که پیام او را به محمدعلی‌شاه، پادشاهی که اولین مجلس ایران را به توپ بست و تعطیل کرد، برساند به صراحت نوشت که حکومت مشروطه “مقتضای زمان” است و نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد. این بیان او البته مطابقت داشت با آنچه نخستین بار سی سال پیش از آغاز انقلاب در خصوص ترجیح منوط بودن عضویت در مجالس “به رضایت و انتخاب جمهور”^۲ مطرح کرده بود. این سخن همچنین با جایگاه او در مقام مبین (توضیح‌دهنده) آثار بهاءالله مطابقت دارد که در آنها حکومت انتخابی و حاکمیت قانون را ستوده و حکم راندن قریب‌الوقوع مردم در تهران را پیش‌بینی کرده بود. با این حال، حمایت قوی و اصولی عبدالبهاء از مشروطیت بدین معنا نبود که او بر روش‌های انقلابیون برای دستیابی به مشروطیت و حفظ آن صحنه می‌گذاشت. در این مقاله

۱. نظری را تأیید و تقویت می‌کنم که پیش‌تر مطرح کرده بودم:^۳ عبدالبهاء ضمن پذیرش اصولی مشروطیت، روش‌هایی را که در ایران آن زمان برای دست یافتن به مشروطیت و پاسداشت آن در پیش گرفته شد تأیید نمی‌کرد.

۲. در این مقاله این مدعا را مطرح می‌کنم که اگرچه آموزه‌های بهاءالله درباره روش‌های دستیابی به تحولات اجتماعی-سیاسی اولین و مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده تصمیمات عبدالبهاء در هر گام بوده است، عوامل مؤثر و عناصر زمینه‌ای دیگری نیز در کار بوده که برای فهم رهنمودهای او باید در نظر گرفت. از جمله مهم‌ترین این عوامل اینهاست: الف. سابقه طولانی تلاش علمای ایران برای القای این تصور که پیروان بهاءالله عناصر ویرانگر جامعه‌اند و سزاوار است که به دست دولت مجازات شوند. علاوه بر تلاش علمای ایران، محمدعلی، برادر بی‌وفای عبدالبهاء، مخفیانه نقشه مشابهی کشیده بود و تقریباً همزمان با نخستین جنبش‌های جریانی که به انقلاب مشروطه بدل شد، سعی کرد عبدالبهاء و پیروانش را گروهی معرفی کند که در پی تضعیف دولت عثمانی‌اند. ب. این حقیقت که بهائیان همواره در جریان کشمکش‌های سیاسی ایران سپر بلا می‌شدند و این نکته را به تجربه دریافته بودند. ج. خطری که عبدالبهاء در دستیابی علماء به قدرت سیاسی متوجه کشور ایران می‌دید، عقیده او

^۲ عبدالبهاء، *الرساله / المدهیه* (قاهره: مطبعة كردستان العلمیه، ۱۳۲۹ق)، ۳۰.

^۳ Mina Yazdani, “‘Abdu’l-Bahá’ and the Iranian Constitutional Revolution: Embracing Principles while Disapproving Methodologies,” *The Journal of Bahá’i Studies*, 24:1-2 (March-June 2014), 47-82.

دربارهٔ مداخلهٔ ازلی‌ها در جنبش مشروطه و خطراتی که همکاری این دو گروه دشمن بهائیان متوجه جامعهٔ بهائی می‌کرد عامل دیگر بود. و سرانجام،

۳. نشان خواهم داد که عبدالبهاء در دورهٔ مجلس اول برای بر جا ماندن مشروطیت و در دوران استبداد صغیر برای بازگرداندن آن بسیار کوشید؛ در دورهٔ مجلس اول از طریق نصایح مکرر به محمدعلی‌شاه و مخالفان شاه در خصوص ضرورت کنار گذاشتن دشمنی و در هم آمیختن دولت و ملت چون شاهد و شیر، و در دوران استبداد صغیر از طریق گوشزد کردن ضرورت تشکیل مجلس به شاه که به استبداد بازگشته بود.

در این مقاله برآن نیستم خلاصه‌ای از تاریخ جامعهٔ بهائی ایران در دوران انقلاب مشروطه عرضه کنم یا بر سهم جامعهٔ بهائی در گسترش آرمان‌های مشروطیت از طریق انتشار تدریجی و نامحسوس اصول و عملکردهای خود، از قبیل تشکیل مجامع شور انتخابی و فعالیت‌های آموزشی، تأکید کنم. این مهم پیش از این صورت گرفته و بی‌شک پژوهش‌های بیشتر نیز در راه است.^۴ همچنین، قصد ندارم به بررسی طیف وسیع اتهاماتی بپردازم که در جریان انقلاب مشروطه به بهائیان وارد شد. بلکه شرحی به دست خواهم داد از دیدگاه‌های عبدالبهاء دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران و عوامل تعیین‌کننده و تأثیرگذار بر تصمیماتی که در این دوره اتخاذ کرد و کوشش‌هایش برای نجات و استحکام مشروطیت. پس از تأکید بر پاره‌ای عناصر مهم و قابل ملاحظه در زمینهٔ تاریخی مرتبط با بهائیان در زمان انقلاب، بنا به ترتیب زمانی و بر پایهٔ دوره‌بندی انقلاب مشروطه، به کنکاش در الواح عبدالبهاء و سایر منابع دست اول در این موضوع می‌پردازم.

^۴ بنگرید به فریدون وهمن، "تأثیر دیانت بایی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران"، *خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر*، شمارهٔ ۶ (۱۹۹۵)، ۱۱۷-۲۰۶. نیز فریدون وهمن، "نفوذ اندیشه‌های بایی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران"، *خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر*، شمارهٔ ۱۵ (۲۰۰۵)، ۹۳-۵۸؛ تورج امینی، *تعالی اقلیت‌های مذهبی و انقلاب مشروطیت ایران* (لوس آنجلس: شرکت کتاب، ۲۰۰۸)؛ تورج امینی، *رستاخیز پنهان: بازگشایی نسبت آئین‌های بایی و بهائی با جریان روشنفکری ایران*، جلد اول: *میرزاآقاخان کرمانی-میرزا ملکم‌خان* (سوئد: باران، ۲۰۱۲)؛ و نیز

Moojan Momen, "The Constitutional Movement and the Bahá'is of Iran: The Creation of an 'Enemy Within,'" *British Journal of Middle Eastern Studies*, 39:3 (2012), 1-18; Moojan Momen, "The Bahá'is and the Constitutional Revolution: The Case of Sari, Mazandaran, 1906-1913," *Iranian Studies*, 41:3 (2008), 343-63.

دو. آموزه‌های بهاء‌الله در خصوص ایجاد تغییرات اجتماعی-سیاسی

بهاء‌الله از سال ۱۸۶۹م، یعنی از اوایل ورود به زندان عکا، در بیش از یک اثر خود از گرفته شدن عزت از دو طایفهٔ امرا و علما سخن گفت.^۵ این بیان نشان‌دهندهٔ دیدگاه او از سیر قطعی عالم به جانب نفی استبداد سیاسی و دینی، هر دو، بود. مرور اجمالی آثار بهاء‌الله به وضوح نشان‌دهندهٔ حمایت او از حکومت مشروطه و تأکیدش بر نقش مشاوره و گفت‌وگوی اجتماعی در رفع منازعات سیاسی-اجتماعی و ایجاد تحول مطلوب است. به علاوه، اصل اطاعت از حکومت و تالی آن یعنی اصل عدم مداخله در سیاست‌های حزبی هر دو ریشه در آثار بهاء‌الله داشته‌اند و عبدالبهاء آنها را ابداع نکرده است.

در حدود سال ۱۸۷۳، در خطابی به تهران در کتاب/قدس، بهاء‌الله حکومت مردم بر این شهر را پیش‌بینی کرده است: "سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور الناس ازود است که امور در تو (تهران) منقلب شود و جمهور مردم بر تو حکومت کنند." وی پیش از تبعید به عکا در سال ۱۸۶۸ نیز ملکهٔ ویکتوریا را به سبب سپردن زمام مشاوره به دست جمهور مردم "زمام المشاوره بایادی الجمهور" تحسین کرد و به او اطمینان بخشید که بدین طریق بنیان امورش مستحکم خواهد شد ("بها تستحکم اصول ابنیه الامور") و قلوب همهٔ کسانی که بر ایشان پادشاهی می‌کند، از وضیع و شریف، آرام خواهد گرفت ("تطمئن قلوب من فی ظلك من کل وضیع و شریف").^۶ بر اساس این کلمات می‌شود بهاء‌الله را نخستین اندیشمند ایرانی دانست که حکومت نمایندگان مردم را ستوده است. پس از آن، در حدود سال ۱۸۹۱، ترجیح خود را برای شکلی از حکومت که جمهوریت را با سلطنت تلفیق کند ابراز داشت: "اگرچه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع، ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی. دوست نداریم مدن عالم از آن محروم ماند. اگر مدبرین این دو را جمع نمایند، اجرشان عندالله عظیم است."^۷ او در لوح دنیا، که به سال ۱۸۹۱ نوشته شده است، به وضوح از سلطنت مشروطه (نظام دموکراسی پارلمانی بریتانیا) حمایت می‌کند: "حال آنچه در لندره امت انگریز به آن متمسک، خوب به

^۵ بهاء‌الله، *مائدة آسمانی* (تهران مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع/۱۳۵۱ش)، جلد ۸، ۸۰.
^۶ بهاء‌الله، *الوواح خطاب به ملوک و رؤسای ارض* (تهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع/۱۳۴۶ش)، ۱۳۳.

^۷ بهاء‌الله، *مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده* (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۳۷ بدیع/۱۳۵۹ش)، ۱۵.

نظر می‌آید، چه که به نور سلطنت و مشورت امت، هر دو، مزین است.^۸ نگارش این لوح همزمان بود با نا آرامی‌های نهضت تنباکو که از آن به منزله نزدیک‌ترین واقعه در تاریخ ایران به سیاست‌ورزی به سبک اروپایی یاد کرده‌اند.^۹ بهاءالله در این لوح بر ضرورت “قانون و اصولی” برای ایران تأکید و توصیه کرد که “حضرت سلطان”، “حضرات علمای اعلام”، و “امرای عظام” در مقری جمع شوند و درباره امور ملت به مشورت بپردازند. و افزود که هرگونه اقدامی به غیر از این روند مشورتی منجر به “اختلاف و وضوء گردد.”^{۱۰} به نظر می‌رسد در هنگامه تقابل میان برخی از روحانیون و تجار با دولت‌سایا به بیان دقیق‌تر، با شخص شاه در پی اعطای امتیاز تنباکو، بهاءالله دو طرف را دعوت کرد تا گرد هم آیند و در خصوص اقداماتی برای پیشبرد رفاه و آسایش ملت به توافق برسند. در این عبارت می‌توان بیان دیگری از قدرت مشورت و گفتمان را یافت که او به کرات در آثار خود آن را اصلی‌ترین روش برای ایجاد تحول دلخواه اجتماعی بر شمرده است. به سختی می‌توان بر اهمیت این رویکرد در آثار بهاءالله بیش از این تأکید کرد.

در همین زمینه، بهاءالله تأکید می‌کند که پیروانش اساساً با بابیان انتقام‌جو—که خاطره‌شان در ذهن شاه قاجار باقی‌مانده بود،^{۱۱} و پیروان بهاءالله نیز به پیروی از طریق ایشان متهم شده بودند—^{۱۲} تفاوت دارند. او در لوح خود خطاب به ناصرالدین شاه اعلام می‌دارد که “ابدأ فساد محبوب حق نبوده و نیست”، و با اشاره ضمنی به تیراندازی سه بابی به شاه بری بودن خود و پیروانش از خشونت را تصریح می‌نماید: “و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده‌اند، ابدأ مرضی نبوده.”^{۱۳} بهاءالله در آخرین اثر عمده خویش توجه را به این امر جلب می‌کند که چگونه تعالیمش مبارزه‌جویی بابیان اولیه را به صبر و تحمل مبدل ساخت:

^۸ بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح، ۵۲.

^۹ Homa Katouzian, *The Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran* (New Haven: Yale University Press, 2009), 165.

^{۱۰} بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح، ۵۲-۵۳.

^{۱۱} این واقعیت را به آسانی می‌توان در جملات ناصرالدین شاه خطاب به میرزای آشتیانی—که نقشی اساسی در نهضت تحریم تنباکو داشت—مشاهده کرد: “آیا نمی‌دانید که اگر خدا نکرده دولت نباشد، یک نفر از شماها را همان بابی‌های تهران تنها گردن می‌زنند؟” بنگرید به محمد ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، مقدمه و بخش اول، ویراسته علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: بنیاد فرهنگ، آگاه، لوح، ۱۳۵۷)، ۲۳.

^{۱۲} نوشته سیدجمال‌الدین افغانی در مدخل “بابیه”—که منظورش از آن آئین بهائی بود—در *دائرة المعارف بستانی* نمونه چنین اتهاماتی است که در آن پیروان بهاءالله به ارتکاب خشونت متهم شده‌اند.

^{۱۳} بهاءالله، الواح خطاب به ملوک، ۱۶۴.

چهل سنه به عنایت الهی و اراده قویّه نافذه رتانی حضرت سلطان آیده الله را نصرت نمودیم... قبل از اربعین هر سنه مابین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم و بعد به جنود حکمت و بیان و نصیحت و عرفان کل به حبل متین صبر و ذیل منیر اصطبار تمسک جستند و تشبث نمودند به شأنی که آنچه بر این حزب مظلوم وارد شد تحمل کردند و به حق گذاشتند.^{۱۴}

آنچه ارتباط نزدیک با این تحول در رفتار سیاسی-اجتماعی پیروان دین جدید دارد، تأکید بهاءالله بر اطاعت از حکومت است: اصلی که عبدالله در رساله سیاسی و چنان که خواهیم دید، در الواح متعددی که در طول دوران انقلاب مشروطه از قلم وی نازل گردید، به آن اشاره می کند. بهاءالله در کتاب اقدس حکمی نازل کرده است: "لیس لاحد أن يعترض علی الذین یحکمون علی العباد. دعوا لهم ما عندهم و توجهوا الی القلوب [کس را نمی رسد که بر کسانی که بر مردم حکم می رانند اعتراض کند. آنچه نزد ایشان است به خودشان واگذارید و به قلوب روی آورید]."^{۱۵} و در لوح ذبیح نیز همین توصیه اکید را تکرار می کند:

ابداً در امور دنیا و ما یتعلق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جایز نه حق
جلّ و عزّ مملکت ظاهره را به ملوک عنایت فرموده بر احدی جایز نه که
ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای
خود خواسته مدائن قلوب عباد بوده. احتبای حقّ الیوم به منزلۀ مفاتیح اند
انشاءالله باید کل به قوّت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند.^{۱۶}

این مضمون را در آثار دیگر او نیز می توان یافت. در *بشارت*، از جمله الواح متمم کتاب اقدس، بهاءالله مقرر می دارد که "این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند."^{۱۷} در هنگامه یک آشوب سیاسی، وقتی که دولت دو تن از بهائیان را در میان شماری از کسانی که اوراق ضد دولت در دست داشتند دستگیر کرده بود،^{۱۸} بهاءالله به "آفتاب حقیقت" سوگند یاد

^{۱۴} بهاءالله، *لوح مبارک* به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی (کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۱)، ۵۳.

^{۱۵} بهاءالله، کتاب اقدس، بند ۹۵.

^{۱۶} بهاءالله، *اقتدارات و چند لوح دیگر* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، بی تا)، ۳۲۴. این قسمت از لوح ذبیح در *منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله*، شماره ۱۱۵، نیز درج شده است.

^{۱۷} بهاءالله، *مجموعه ای از الواح*، ۱۱. در زمان انقلاب مشروطه، عبدالله در الواحی که بهائیان را به پرهیز از مداخله در منازعات توصیه می کند، این کلمات بهاءالله را نقل به مضمون می کند.

^{۱۸} برای جزئیات تاریخی بنگرید به مینا یزدانی، *اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار از خلال آثار مبارکه بهائی* (همیلتون، کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۳)، ۱۵۷-۱۹۹.

می‌کند که پیروانش از “اعمال نالایقه و افعال مردوده” “مقدس و مبری” هستند و اضافه می‌کند که چنین افعالی کردار “اراذل قوم” است. سپس تأکید می‌کند که پیروان او “دولت خواه و ملت خواه” هستند.^{۱۹} و باز در لوح خطاب به محمدتقی نجفی می‌نویسد:

این مظلوم امام کعبه الهی عهد می‌نماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان‌آرای حضرت سلطانی باشد هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و به امرش عامل و به حکمش متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند.^{۲۰}

و سرانجام در وصیتنامه خود، کتاب عهدی، پیروانش را امر می‌کند که

یا اولیاءالله و امنائه، ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حق‌اند؛ درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود، نهیاً عظیمی فی‌الکتاب... مظاهر حکم و مطالع امر که به طراز عدل و انصاف مزین‌اند، بر کل اعانت آن نفوس لازم.^{۲۱}

سه. زمینه تاریخی

اصلی‌ترین عامل در تصمیمات عبدالبهاء در جریان انقلاب مشروطه ایران رهنمودهای مندرج در آثار بهاءالله بود که عبدالبهاء یگانه مفسر آنها بود. اما

^{۱۹} بهاءالله، *مائدة آسمانی*، جلد ۴، ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۳۳. شواهد تاریخی موجود حاکی از آن است که در این زمان، مفهوم عدم مداخله در فعالیت‌های مغایر با دولت به منزله یکی از اصول دیانت بهائی در میان بهائیان—حداقل بهائیان برجسته و مطلع—شناخته شده بود. یکی از بهائینی که در این زمان دستگیر شد، ملاعلی اکبر ایادی بود. در اشاره به علت دستگیری و اتهامات وارده به دیگران (داشتن اوراق ضد حکومتی)، وی به کامران میرزا، حاکم تهران، اظهار داشت: “اقلاً ما هرگز دخیل در این گفت‌وگوها نیستیم.” محمدعلی سیاح محلاتی، *خاطرات سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف‌الله گلکار (چاپ ۳؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹)، ۳۶۲. همسر ملاعلی اکبر ایادی در شرح حال خود در بازگویی این رویداد نوشته است که به وی گفته شده بود که “آنها به اتهام حمایت از حزب جمهوری خواه دستگیر شده‌اند، در حالی که به‌طور قطع ثابت شده بود که آنها به کلی از مداخله در امور سیاسی خودداری می‌کردند.” برگرفته از

Fatimih Khanum, “Disciples of the Báb,” trans. Susan Moody, ed., Marzieh Nabil, *The Bahá’í Magazine*, 21:3 (May 1930), 59-62.

^{۲۰} بهاءالله، *لوح مبارک به شیخ محمدتقی اصفهانی*، ۶۵-۶۶.

^{۲۱} بهاءالله، *مجموعه‌ای از الواح*، ۱۳۵.

باید به خاطر داشت که رویدادهای تاریخی نه در خلأ، که در جهانی به شدت درهم‌تنیده شکل می‌گیرند. عناصر دیگری نیز در تصمیمات عبدالبهاء دخیل بود، مانند شناخت او از نقش روحانیون شیعه و پیروان میرزایحیی در جنبش مشروطه.^{۲۲} علاوه بر این، عوامل زمینه‌ای قابل‌توجهی نیز در کار بود که در مطالعه رویکرد عبدالبهاء به انقلاب مشروطه ایران باید درک شوند و مورد توجه قرار گیرند. در اینجا به بررسی سه عامل می‌پردازیم؛ دو مورد از آنها مستقیماً به جامعه بهائی ایران مربوط‌اند، و سومین عامل به زندگی عبدالبهاء در امپراتوری عثمانی آن زمان ارتباط دارد.

الف. در جریان آشوبی سیاسی که دو سال قبل از آغاز انقلاب مشروطه روی داد، بهائیان سپر بلا شدند

در بهار سال ۱۹۰۳، دو سال قبل از شروع اعتراضات اواخر سال ۱۹۰۵ که خبر از آغاز جنبشی می‌داد که با نام انقلاب مشروطه شناخته شد، بلوهای گسترده بهائی‌ستیزانه در نقاط گوناگون ایران، به‌ویژه در اصفهان و یزد، به پا شد. در عرض دو ماه، جماعت انبوهی که روحانیون شیعه آنها را تحریک کرده بودند به بهائیان هجوم آوردند، خانه‌هایشان را غارت کردند، و نزدیک به ۲۰۰ نفر را به قتل رساندند.^{۲۳} قتل‌عام سال ۱۹۰۳ نمونه بارزی از این واقعیت بود که بهائیان چگونه در بحبوحه آشوب‌های سیاسی سپر بلا می‌شدند. از یکی دو سال قبل، ائتلافی از درباریان، مقامات حکومتی و اعضای انجمن‌های مخفی انقلابی قصد به زیر کشیدن امین‌السلطان اتابک اعظم از کرسی صدارت عظمی را داشتند. شاخص‌ترین این مخالفان امین‌السلطان، مسعود میرزا ظل‌السلطان، پسر ارشد ناصرالدین‌شاه و حاکم اصفهان بود. ایجاد آشوبی نسبتاً فراگیر در کشور که ناتوانی صدراعظم در برقراری نظم را ثابت کند، راهی برای بی‌اعتبار ساختن و برکناری او بود. وظیفه ایجاد آشوب بر دوش روحانیون بود که مشتاق بودند از هر بهانه‌ای برای سرکوب بهائیان استفاده کنند و با سخنرانی‌های پر حرارت خود توده‌هایی از مردم را برمی‌انگیختند که مجوز و حمایت روحانیت را دستاویزی برای

^{۲۲} میرزایحیی برادر ناتنی بهاء‌الله بود که با او به مخالفت برخاست. عدد نام یحیی براساس ابجد مطابق با ازل، یعنی برابر با ۳۸، است. در آثار سید باب عباراتی چون «ثمره الازل»، «مرآت الازل» و «اسم الازل» آمده است که پیروان میرزایحیی آنها را راجع به او می‌دانند و از این رو به «زلی» معروف‌اند. عبدالبهاء ایشان را گاه «یحیایی» و گاه «زلی» خوانده است.

^{۲۳} برای جزئیات بنگرید به یزدانی، *اوضاع اجتماعی ایران*، ۲۳۹-۲۵۳.

غارث و چپاول می‌ساختند.^{۲۴} بررسی جزئیات حمله به بهائیان و کشتار ایشان در سال ۱۹۰۳ از حوصله این بحث خارج است، اما آنچه به موضوع این مقاله ارتباط دارد، این است که حملات گسترده علیه بهائیان—که به هیچ صورت نقشی در تنش‌های سیاسی وقت نداشتند—منجر به تلفات جانی بسیار شد و بار دیگر به رهبری بهائی ثابت کرد که در جریان هرگونه آشوب سیاسی در کشور به راحتی ممکن است که بهائیان هدف حمله قرار گیرند.^{۲۵}

ب. علماء ده‌ها سال بهائیان را مخالفان سیاسی، معارض با نظام مستقر و تهدیدی برای حکومت معرفی کرده بودند

عبدالبهاء در *رساله سیاسیة*، که در سال ۱۸۹۳ نوشته است، بیان می‌کند که علما تا مدت‌ها با استفاده از منبر پیروان بهاءالله را دگراندیشانی خطرناک به حال حکومت توصیف می‌کردند.^{۲۶} دست‌کم در یکی از الواحی که در دوران انقلاب مشروطه نوشته شده است، عبدالبهاء اشاره می‌کند که بدخواهان پیروان بهاءالله به مدت ۴۰ سال تلاش کردند تا اذهان مراجع سیاسی ایران را درباره بهائیان منحرف کنند و آنها را مخالف دولت جلوه دهند. بعدها مراجع و مقامات دریافتند که بهائیان در حقیقت خیرخواه حکومت‌اند.^{۲۷}

ج. دشمنان عبدالبهاء او را به توطئه برای سرنگونی دولت عثمانی متهم کردند

طی سال‌هایی که به جنبش مشروطه ایران انجامید و در سال‌های اولیه این جنبش، دشمنان عبدالبهاء اتهاماتی به وی وارد آوردند و وانمود کردند که او مخالف حکومت

^{۲۴} برای بحث جامعی در خصوص کشتار سال ۱۹۰۳ و علل آن بنگرید به Mina Yazdani, "Religious Contentions in Modern Iran, 1881-1941" (PhD diss., University of Toronto, 2011), chapter 3.

و برای بعضی منابع اولیه بنگرید به آقاسیدابوالقاسم بیضاء، *تاریخ بیضا: روایت شاهدان عینی از قتل عام بهائیان در یزد به انضمام تلگرام‌های دولتی، ویراسته سیامک ذبیحی مقدم (هوفهایم، آلمان: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، ۲۰۱۶)*.

^{۲۵} پیش از این در ناآرامی‌های سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۹۱ این موضوع تجربه شده بود. بنگرید به یزدانی، *اوضاع اجتماعی ایران، ۱۸۵۸-۱۹۹۰*.

^{۲۶} عبدالبهاء، *رساله سیاسیة* (تهران: بی‌نا، ۱۹۳۴)، ۱۹. درباره *رساله سیاسیة* بنگرید به مینا یزدانی، "رساله سیاسیة، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، شماره ۱۴ (۲۰۰۳)، ۱۹۸-۲۱۴.

^{۲۷} عبدالبهاء، *مکاتیب عبدالبهاء* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع/۱۳۴۳ش)، جلد ۴، ۱۷۸-۱۷۹.

عثمانی است و با کمک سایر پیروانش قصد توطئه و براندازی حکومت را دارد. محمدعلی، برادر ناتنی عبدالبهاء و مخالف او، از سال ۱۹۰۱ سعی داشت تا با ارائه گزارش‌های محرمانه دربارهٔ عملیات ساختمانی در کوه کرمل و ملاقات‌های بهائیان غربی با عبدالبهاء تأثیری منفی در ذهن مقامات عثمانی ایجاد کند. در نتیجه، سلطان عبدالحمید دستور داد تا محدودیت‌های تحمیل‌شده بر عبدالبهاء—که رفته‌رفته تخفیف یافته بود—تجدید شود، و به این ترتیب او را در محدودهٔ شهر عکا زندانی کرد. در سال ۱۹۰۴، کمتر از دو سال پیش از شروع انقلاب مشروطه در ایران، پاره‌ای اتهامات جدید و بی‌اساس منجر به آن شد که سلطان عثمانی هیئت تفتیشیه‌ای برای تحقیق به عکا اعزام کند. زمانی که عبدالبهاء تحت بازجویی هیئت مزبور بود، قسمت‌هایی از نوشته‌های بهاء‌الله را به آنها نشان داد تا ثابت کند که در مقام فرزند و جانشین بهاء‌الله هرگز نمی‌تواند—چنان‌که متهم‌کنندگان وی ادعا کرده بودند—در نقشه‌ای برای سرنگونی حکومت دخالت داشته باشد.^{۲۸} او در الواح متعددی که در این دوران (حدود سال ۱۹۰۴) نوشته است، این اتهامات سیاسی و مشکلاتی را که به تبع آنها حاصل شد شرح می‌دهد.^{۲۹} نکته‌ای که بی‌شک باید به آن توجه کرد این است که طرح این اتهام—اتهام توطئه برای سرنگونی یک فرمانروای مستبد، آن هم در زمانی که وی با چالش‌های جدی برای سلطنت خود مواجه بود—در امپراتوری عثمانی و در کشور همسایه تقریباً در زمانی وارد می‌شد که انقلاب مشروطهٔ ایران در شرف وقوع بود. گواه این مطلب تأکید عبدالبهاء است در برخی از الواح مبنی بر اینکه او در حقیقت خیرخواه هر دو دولت بوده است. یک نمونه لوحی است که در حوالی سپتامبر ۱۹۰۸ نگاشته شده و در آن او ماهیت کذب اتهامات سیاسی را که ناقضان عهد (پیروان محمدعلی) در امپراتوری عثمانی بر او وارد کرده بودند، به تفصیل بیان می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که بهائیان ایران نیز در جریان آن حرکت عمومی از مداخله در سیاست پرهیز کردند.^{۳۰} همچنین، الواحی وجود دارد که در آنها او اتهام مخالفت با حکومت را، که تقریباً به طور همزمان در ایران و امپراتوری

^{۲۸} بنگرید به شوقی افندی، *قرن بدیع* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع/۱۳۴۴)، جلد ۳، ۱۰۵-۱۴۴. و نیز

H. M. Balyuzi, 'Abdu'l-Bahá: The Centre of the Covenant of Bahá'u'lláh' (London: George Ronald, 1971), 94-114.

^{۲۹} برای مطالعهٔ مجموعه‌ای از این الواح بنگرید به عبدالبهاء، *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء* (هوفهایم: مؤسسهٔ مطبوعات بهائی آلمان، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۲۰۰۳)، جلد ۵، ۳۵-۳۶. دربارهٔ این موضوع الواح بسیار دیگری در منابع گوناگون منتشر شده است.

^{۳۰} عبدالبهاء، *مکاتیب*، جلد ۴، ۱۷۷-۱۸۰.

عثمانی وارد شد، صراحتاً در کنار هم قرار می‌دهد و با هم مقایسه می‌کند.^{۳۱} در یکی از این الواح، عبدالبهاء در شرح دشمنی‌هایی که متوجه بهائیان است ابتدا مطلبی درباره اقدامات پیروان میرزایحیی ذکر می‌نماید که از قضا با موضوع این مقاله نیز مرتبط است:

امت یحیی در تهران با جمعی از دهری‌ها عقد الفت بسته و به جمیع وسائل در تحقیر امرالله و تزییف کلمه‌الله و فساد گوناگون می‌کوشند. از طرفی به تحریک حکومت پرداخته‌اند، ظلماً و عدواناً لسان به افترا گشودند و از جهتی به تحریک جهلای قوم پرداخته‌اند و از جهتی با دهری‌ها بالاتفاق در افتراء به جمال مبارک نشر رسائل افترائیه می‌نمایند.

و اضافه می‌کند که در این باره خبر پی‌درپی از ایران می‌رسد. آن‌گاه، به اقدامات ناقضین در امپراتوری عثمانی می‌پردازد:

شب و روز به سعایت مفتريات در نزد حکومت مشغول‌اند و نسبت فساد و فتنه و عداوت به حکومت به عبدالبهاء می‌دهند که سعی و کوشش بر ضد اولیای امور دارد و در خیانت به دولت ابداً قصور ندارد.

و توضیح می‌دهد که چگونه به وسایل گوناگون، از جمله ایجاد ارتباط با مراجع و رشوه دادن به آنها، تلاش کرده بودند آنها را امتقاع سازند که عبدالبهاء در فتنه‌انگیزی علیه حکومت دخالت داشته است. عبدالبهاء همچنین می‌افزاید که

ناقضین در مصر مقاله‌هایی که نهایت تحریک و تشویق بر قلع و قمع امرالله است به عربی نوشته و به لسان انگریزی ترجمه نموده در روزنامه نشر نمودند، مقاله‌هایی که سبب خوف و خطر جمیع دول شود.^{۳۲}

فقط با ملاحظه عوامل زمینه‌ای و عناصر ضمنی قابل توجه فوق‌الذکر است که می‌توان به درک بهتری از شرایطی دست یافت که عبدالبهاء با در نظر گرفتن آنها تصمیمات خود را در آن برهه حساس در تاریخ ایران و دیانت بهائی اتخاذ کرد.

^{۳۱} برای نمونه بنگرید به لوحی مندرج در صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶ مجموعه‌ای از الواح مبارکه (چاپ ژلاتینی، بی‌جا، بی‌تا). علی‌اکبر میلانی آن را در ذیحجه ۱۳۲۶ (۲۵ دسامبر ۱۹۰۸ تا ۲۲ ژانویه ۱۹۰۹) استنساخ کرده است.

^{۳۲} عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، جلد ۵، ۳۴-۳۵.

چهار. آغاز (۱۹۰۶-۱۹۰۵)

حکومت قاجار در جریان شورش تنباکو در سال ۱۸۹۲-۱۸۹۱ متحمل ضربه سهمگینی شده بود. منتقدان حکومت همچنان به توزیع نشریات سرّی ادامه می‌دادند. مخالفان سیاسی انجمن‌های سرّی متعددی در سراسر کشور تشکیل داده بودند. در سال ۱۹۰۵، در حالی که دولت از مساعدت تاجران ایرانی در برابر بازرگانان اروپایی عاجز بود، بلوای جدیدی به پا خاست. پس از ماه‌ها تنش، در دسامبر، هنگامی که حاکم تهران در صدد بود تا با مجازات تعدادی از تجار برجسته قیمت قند را پایین بیاورد، اعتصابی عمومی به راه افتاد. دو نفر از علمای بانفوذ تهران به حمایت از اصلاحات برخاستند. حدود دوهزار نفر از مردم در حرم عبدالعظیم در نزدیکی تهران و گروه دیگری هم در مسجدی در شهر تحصن کردند. تحصن‌کنندگان در همان مکان‌ها ماندند تا سرانجام مظفرالدین‌شاه مطالبات ایشان را، که از جمله تأسیس عدالتخانه بود، پذیرفت.^{۳۳}

بنا بر منابع موجود، در میان رویدادهایی که به زودی با نام انقلاب مشروطه شناخته شد، نخستین چیزی که عبدالبهاء در خصوص آن اظهار نظر کرده است—با پاره‌ای تفاوت در جزئیات—فرمان مظفرالدین‌شاه مبنی بر تشکیل “عدالتخانه” است، که پیش‌تر به آن اشاره شد. در لوحی که نیمهٔ اول آن به شیوع ناگهانی وبا اشاره دارد—که در ایران، در مقایسه با کشورهای مجاور، نسبتاً کوتاه‌مدت بود—عبدالبهاء شاه و صدراعظمش را به سبب فضائلشان و دغدغهٔ راحت و آسایش ملت می‌ستاید و سپس، در ادامه، از هر دو به سبب نیتی که برای برپا کردن محاکم عدلیه در هر شهر، به عنوان جایی برای حل و فصل اختلافات مردم و احقاق حقوقشان، تمجید می‌کند:

از قرار مسموع رأی جهان‌آرای پادشاهی و حسن تدبیر جناب صدارت عظمی تعلق بر آن گرفته که در هر شهری به جهت فصل دعوی و قطع مرافعه و احقاق حقوق عباد مرکزی مخصوص تعیین گردد و مرافعه حصر در آن مرکز شود. این قضیه بسیار مفید است و سبب آسایش و راحت قریب و بعید. اگر چنین گردد، اسّ اساس مدنیت کبری که در سایر اقالیم بر پاست خیمه و خرگاه در ایران زند. این اول اصلاح مملکت است. انشاءالله

^{۳۳}Ervand Abrahamian, “The Crowds in Iranian Politics 1905-1953,” *Past & Present*, 41 (December 1968), 185; Abbas Amanat, *Iran: A Modern History* (New Haven: Yale University Press, 2017), 326.

موفق بر اجراء گردند و نادانان دست از بی حیایی بردارند و اطاعت و انقیاد قوانین و احکام عادلانه نمایند.^{۳۴}

باید توجه کرد که در این مرحله، عبدالبهاء این تحول را گامی برای اصلاحات قضایی می‌شمرد که شاه و صدراعظم شروع کرده بودند و به اهمیت تأسیس یک محکمه قضائی در هر شهر اشاره می‌کند، در حالی که شاه وعده تأسیس فقط یک عدالتخانه را داده بود.

با از سر گرفتن کار و فعالیت مردم، وعده‌ها به فراموشی سپرده شد و هیچ عدالتخانه‌ای تشکیل نشد. ماه‌ها بعد، در ژوئیه ۱۹۰۶، تلاش حکومت برای دستگیری یکی از وعاظ مخالف حکومت یا تبعید وی از تهران جرعه بحرانی شدیدتر را روشن کرد. تظاهرکنندگان به مدت دو روز خیابان‌های شهر تهران را به تصرف خود درآوردند. هزار نفر از معترضان در شهر قم و ۱۴ هزار نفر در سفارت انگلیس تحصن کردند. این بار آنها خواهان قانون اساسی و مجلس انتخابی بودند.^{۳۵}

آن‌گونه که در الواح متعدد اشاره شده است، عبدالبهاء از ابتدای انقلاب مشروطه نامه‌هایی از بهائیان برجسته، نظیر ایادی امر ملاعلی اکبر ایادی (حاجی آخوند)، دریافت می‌کرد که حوادث جاری ایران را به اطلاع وی می‌رساندند.^{۳۶} از فحوائی بعضی الواح چنین به نظر می‌آید که بعضی از بهائیان تمایل خود را برای پیوستن به صف معترضان ابراز می‌داشتند. با توجه به تأکید آثار بهائی در خصوص ضرورت حاکمیت قانون، تحسین سپردن زمام امور به دست مردم، و نیز تاریخ طولانی شکنجه و آزار بهائیان به دست قاجاریه، چنین تمایلاتی دور از انتظار نبود. عبدالبهاء با پایبندی به اصول وضع شده توسط بهاءالله معارضه و تقابل با حکومت را تأیید نمی‌کرد. در حقیقت او به بهائیان توصیه کرد که نسبت به هر دو طرف خیر خواه و بی طرف بمانند. در لوحی خطاب به میرزا حسن طالقانی (ادیب) می‌نویسد: "در بدایت انقلاب، عبدالبهاء به نهایت همت کوشید که یاران بی طرف مانند و خیر دو جهت باشند. ملاحظه شد که بعضی تأویل می‌نمایند و مداخله می‌فرمایند." و در ادامه به یاد می‌آورد که در همان زمان چگونه یکی از بهائیان را احضار کرده، به او گفت:

^{۳۴} عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۴، ۶۸-۷۰. و نیز مجموعه علی اکبر میلانی، ۸۸-۹۱.

^{۳۵} Abrahamian, *The Crowds*, 186.

^{۳۶} این موضوع را از پاسخ‌های عبدالبهاء می‌شود استنباط کرد. برای مثال، بنگرید به عبدالبهاء، *مائدة آسمانی*، گردآورده عبدالحمید اشراق خاوری (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹۰ بدیع)، جلد ۵، ۱۹۶.

“آنچه خواستیم یاران را از مداخله منع نماییم، ممکن نشد. بعضی مایل به مداخله هستند و این نتایج مضره بخشد.” و آن‌گاه بدین می‌پردازد که چگونه “این مداخله را منع” کرده است.^{۳۷} از قرار معلوم، تعدادی از بهائیان منطقی را که در پس توصیه عدم مداخله نهفته بود درک نمی‌کردند. عبدالبهاء در لوح دیگری اشاره کرده است: “بعضی از ضعفا اعتراض نمودند که مدار این هیجان عمومی بر تحصیل عدالت و رفع مضرت است، چرا باید مذموم و مقدوح باشد.”^{۳۸} اکثریت بهائیان اما از توصیه عبدالبهاء تبعیت و در عمل بی‌طرفی خود را حفظ کردند، هرچند در دل امید به مشروطیت و تأسیس مجلس را می‌پروراندند.^{۳۹}

بعضی محققان برآن‌اند که در اوایل انقلاب مشروطه، در سال ۱۹۰۶، عبدالبهاء به بهائیان توصیه کرد که از این جنبش حمایت کنند و فقط بعدتر، در سال ۱۹۰۷ بود که تغییر عقیده داد و آنها را به کناره‌گیری از حرکت مزبور سفارش کرد.^{۴۰} نگارنده این سطور پس از سال‌ها جست‌وجو حتی یک لوح از عبدالبهاء نیافته است که در آن توصیه‌ای به یاران برای پیوستن به اعتراضات—حتی در مراحل اولیه آن—شده باشد. در حقیقت، الواح وی و سایر منابع دست اول موجود خلاف این رأی را می‌رسانند.

^{۳۷} نقل از اسدالله فاضل مازندرانی، *اسرارالآثار* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع/۱۳۴۴ش)، جلد ۱، ۸۲-۸۳. عبدالبهاء در الواح دیگر به سفارشی اشاره می‌کند که “از بدایت انقلاب” به بهائیان کرده بود مبنی بر اینکه در درگیری‌ها مداخله نکنند. برای نمونه بنگرید به *مائدة آسمانی*، جلد ۵، ۱۹۶. نیز بنگرید به لوح عبدالبهاء مندرج در

Edward G. Browne, *The Persian Revolution 1905-1909*, ed. Abbas Amanat (Washington DC: Mage, 2006), 428.

^{۳۸} اسدالله فاضل مازندرانی، *مرو و خلق* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع/۱۳۵۳ش)، جلد ۴، ۴۴۲.

^{۳۹} برای منبع دست اول شرح این وضعیت بنگرید به عبدالحسین آیتی (آواره)، *الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه* (مصر: بی‌نا، ۱۳۴۲ق)، جلد ۲، ۱۶۵. و نیز بنگرید به بحث در خصوص شیوه برخورد میرزاحسن ادیب در همین نوشته.

^{۴۰} برای این برداشت، محققان به دو منبع استناد کرده‌اند: یکی حبیب‌الله افغان، *تاریخ امری شیراز* (نسخه خطی محفوظ در کتابخانه خصوصی نویسنده)، ۵۵۶. و دیگر

Marzieh Gail, *Arches of the Years* (Oxford: George Ronald, 1991), 32.

بر اساس هر دو منبع یادشده، در اوایل ۱۹۰۷، زمانی که اختلافات بین مجلس و دربار شدت یافته بود، الواح عبدالبهاء بر عدم مداخله تأکید داشت. اما این بدان معنا نیست که عبدالبهاء پیش از این تاریخ پیوستن بهائیان به اعتراضات را تأیید می‌کرده است. در پرتو شواهد متعدد دال بر اینکه عبدالبهاء “از بدایت” به بهائیان سفارش کرده بود که در منازعات مداخله نکنند، به نظر می‌رسد دستورات وی در سال ۱۹۰۷ در این خصوص صرفاً تکراری مؤکد از رهنمودهای پیشین باشد. علاوه بر این، با توجه به کندی سرعت مکاتبات بین ایران و فلسطین در آن زمان، این امر نیز ممکن است درست باشد که برخی از الواحی که عبدالبهاء در اوایل سال ۱۹۰۷ مرقوم داشته، در حقیقت حاوی پاسخ به سؤالاتی است که بهائیان بسیار پیش‌تر درباره مداخله یا عدم مداخله پرسیده بودند.

او چه در مراحل اولیه و چه بعد از آن و در دوره مجلس اول بهائیان را به پرهیز از مشارکت در فعالیت‌های ستیزه‌جویانه و خشونت‌آمیز رهنمون شده است. او این عدم مشارکت را می‌پسندد و تأیید می‌کند و با اشاره صریح به حوادث این دوران و به‌ویژه تحصن مردم در سفارت انگلیس، در لوحی مرقوم می‌دارد:

در این حرکت عمومی ایران واضح و مشهود شد که یک نفر بهائی در میان انجمن‌های متحرکه نبود، بلکه کل کناره گرفتند و در امور سیاسی مداخله نمودند و به اطاعت دولت و خیرخواهی ملت پرداختند. حتی در میان آن جمهور که به سفارت بهیّۀ انگلیس در آغاز مشکلات پناه بردند یک نفر بهائی نبود.^{۴۱}

علاوه بر این، در اشاره‌هایش به سایر وقایع اولیه جنبش مشروطه، برای مثال تحصن علماء در قم و مراجعت پیروزمندانۀ آنها به شهر،^{۴۲} هیچ‌گونه حمایتی از این رویدادها دیده نمی‌شود.^{۴۳} به علاوه، در نامه‌ای به واسطه یکی از بهائیان برجسته با نام ابوالحسن اردکانی، ملقب به جناب امین، خطاب به عموم بهائیان ایران به تاریخ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴/ق ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۶م، یعنی دقیقاً در دوره‌ای که موضوع بحث حاضر است، در مرحله ابتدایی انقلاب و پیش از امضای فرمان مشروطیت و پیش از تشکیل مجلس، می‌نویسد:

ای یاران الهی، از قرار مسموع جمعی از علماء اصولیان و مشایخ شیخیان دائماً به تحریک فساد مشغول اند و در مقابل حکومت به غضب و عناد قیام نموده‌اند، قدری امر را مشوّش کرده‌اند... پادشاه مهربان را دقیقه‌ای آرام نگذارند تا به صرافت طبع و طیب خاطر به قدر امکان اصلاحات جاری فرماید.^{۴۴}

^{۴۱} مجموعه علی‌کبر میلانی، ۱۰۶. در جای دیگر نیز عبدالبهاء به همین ترتیب می‌نویسد که در میان کسانی که در ابتدای بحران به سفارت انگلیس پناه بردند، حتی یک نفر بهائی یافت نمی‌شد. عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۴، ۱۷۹.

^{۴۲} عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۵، ۱۹۶.

^{۴۳} رویدادی که عبدالبهاء به آن اشاره دارد مراجعت علما از قم در کالسکه سلطنتی بود که برای بازگرداندن آنها به تهران فرستاده شده بود. بنگرید به

Mangol Bayat, *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909* (New York: Oxford University Press, 1991), 139.

^{۴۴} مجموعه علی‌کبر میلانی، ۱۳۵-۱۳۶.

بیانات عبدالبهاء در آن واحد حاکی از رد روش علماء در مقابل حکومت و تأیید محتوای اصلاحات است؛ اصلاحاتی که شاه لابد باید “به طیب خاطر” به آنها می‌پرداخت. در لوحی که بنا بر شواهد در سال ۱۹۰۶ نوشته شده است،^{۴۵} عبدالبهاء به مخاطبان لوح یادآوری می‌کند که

الطاف جمال ابهی ریشه بغضا را برانداخته و علم رأفت کبری در ذروه علیا برافراخته، بنیاد نزاع و جدال را بر باد داده و اساس بغض و عناد را محو و زائل نموده. با جمیع طوائف امر به محبت فرموده و به شهریان عادل حکم اطاعت و صداقت نموده تا همه یاران با کل عالمیان مشفق و مهربان گردند و جمیع در نهایت خلوص تمکین حکومت نمایند.^{۴۶}

همچنین، خاطرات و شرح حال بهائیان هم‌عصر انقلاب مشروطه، مانند خاطرات یونس خان افروخته، به وضوح این حس را منتقل می‌کنند که عبدالبهاء از همان ابتدای امر به بهائیان توصیه می‌کرد که از دخالت در درگیری‌ها بپرهیزند.^{۴۷} گذشته از این، نه فقط این خاطرات چیزی از حمایت عبدالبهاء از مراحل اولیه جنبش یا تشویق و ترغیب او برای پیوستن بهائیان به اعتراضات نمی‌گوید، بلکه حاکی از ناخشنودی او از پافشاری تعدادی از بهائیان در این خصوص است. عبدالبهاء به افروخته می‌گوید که بارها به یاران نوشته است. هر بار آنها جواب دادند، او باز به آنها گفته است که مطیع حکومت وقت باشند.^{۴۸}

در حالی که عبدالبهاء بی‌شک طرفدار حکومت مشروطه بود، روش مورد تأیید او برای استقرار مشروطیت با آنچه کنشگران ایرانی دنبال می‌کردند تفاوت داشت. او معتقد بود که این هدف باید از طریق گفت‌وگو و مشورت حاصل شود و تحکیم یابد. او اقدامات ستیزه‌جویانه را قاطعانه رد می‌کرد و طرفدار مذاکره بود. در لوحی که در

^{۴۵} این لوح حاوی اشاره‌ای به ساختمان مشرق‌الاذکار (معبد بهائیان) عشق‌آباد است که در دست ساخت و نزدیک به اتمام بود. ساختمان مشرق‌الاذکار عشق‌آباد در ۱۹۰۶ تکمیل شد، هرچند که اتمام تزئینات خارجی آن بسیار بیشتر طول کشید. بنگرید به

Julie Badiie et al., “Mashriqu'l-Adhkár (Arabic: “Dawning Place of the Praise of God”),” *Bahá'í Encyclopedia Project*, 2009. <https://www.bahai-encyclopedia-project.org/attachments/Mashriqu'l-Adhkar.pdf>

^{۴۶} مجموعه علی‌کبر میلانی، ۱۸۸. الواح متعددی با مضامین مشابه وجود دارد.

^{۴۷} یونس افروخته، کتاب *خاطرات نه ساله عکا* (چاپ ۱؛ بی‌جا: دفتر ملی نشر آثار امری، ۱۹۵۲)، ۵۳۴-۵۴۶.

^{۴۸} افروخته، کتاب *خاطرات نه ساله عکا*، ۵۳۵-۵۳۶.

حدود اوت ۱۹۰۶ نوشته شده است،^{۴۹} در پاسخ به اخبار آشوب و التهایی که از ایران می‌رسید، مطالبی را بیان می‌دارد که هم منعکس‌کننده حمایتش از تأسیس مجلس و هم رویکردی است که برای تحقق این امر مناسب می‌شمارد. او با اشاره به انقلاب فرانسه و خشونت و خون‌ریزی که به دنبال داشت، می‌نویسد:

و لو شوری به نص کتاب الهی امر مشروع و اساس شریعت‌الله است،^{۵۰} اما این نفوس را مقصد خیرخواهی و اجراء شریعت‌الله نه؛ کلمه حق یراد بها الباطل [کلمه حقی است که از آن باطل اراده می‌شود]. اگر خیر خواه بودند، حضرت شهریار را اطاعت و انقیاد می‌نمودند و در نهایت خضوع و خشوع و وقار آنچه را خیر دولت و ملت از تأسیس مجلس ملت می‌دانستند پیشگاه حضور عرض می‌نمودند. یقین است که اعلیحضرت شهریاری ملت‌مسات هر فردی را قبول می‌فرمایند، علی‌الخصوص که مبنی بر خیرخواهی دولت و ملت باشد.^{۵۱}

در حقیقت، بخش اخیر این جملات دربردارنده پیامی غیرمستقیم برای شخص شاه نیز هست؛ آنچه از او توقع می‌رود توجه به درخواستی است که برای دولت و ملت هر دو خیر در بر دارد، یعنی تشکیل مجلس. بیان صریح عبدالبهاء درباره روش پسندیده اقدام برای ایجاد تحولات سیاسی-اجتماعی ما را به بحث پیرامون نوع مشارکتی که عبدالبهاء بهائیان را به آن تشویق کرده است هدایت می‌کند.

پنج. دوره مجلس اول (اکتبر ۱۹۰۶ تا ژوئن ۱۹۰۸)

در ۵ اوت ۱۹۰۶،^{۵۲} مظفرالدین شاه سرانجام با خواسته‌های تحصن‌کنندگان موافقت و فرمانی را امضا کرد که به ملت حق تأسیس مجلس را می‌داد. مجلس در اکتبر ۱۹۰۶ گشایش یافت. مجموعه‌ای که «قانون اساسی» خوانده شد، به نحوی شتابزده تنظیم گردید و در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ و در واپسین روزهای زندگی شاه به امضای او

^{۴۹} این لوح تاریخ ندارد، اما لوح ضمیمه آن، به تاریخ ۲۱ جمادی الاولی ۱۲/۱۳۲۴ اوت ۱۹۰۶ است. بنگرید به وحید رأفتی، «سیری در آثار مبارکه بهائی: چند ضرب‌المثل»، عندلیب، سال ۱۶، شماره ۶۳ (تابستان ۱۳۷۶)، ۱۳-۱۹.

^{۵۰} اشاره به قرآن، سوره ۴۲، آیه ۳۸ و سوره ۲۶، آیه ۳۸.

^{۵۱} مجموعه علی‌کبر میلانی، ۲۲۱-۲۲۲.

^{۵۲} بنگرید به

و ولیعهد رسید.^{۵۳} شاه چند روز بعد درگذشت،^{۵۴} و فرزندش، محمدعلی شاه (سلطنت ۱۹۰۹-۱۹۰۷) بلافاصله به جای او بر تخت نشست. طولی نکشید که اختلافات ویرانگری بین مجلس با شاه جدید و همچنین با روحانی برجسته، شیخ فضل الله نوری و پیروانش که سرانجام علیه مشروطه خواهان با شاه همداستان شدند بروز کرد. به گفته کاتوزیان، مجلس به عنوان "خانه ملت" خود را در مقابل دولت می دید، قانون اساسی اختیارات بیش از حد به مجلس اعطا کرده بود و تندروان انقلابی فعال در انجمن های هوادار مجلس سرسازش نداشتند.^{۵۵} این کشمکش برای مدتی نزدیک به یک و نیم سال به شدت بین شاه و نمایندگان تندرو مجلس و حامیان آنها در انجمن ها و مطبوعات تندروی نوپا ادامه داشت. سرانجام، بعد از نوسان های محمدعلی شاه بین وعده های همکاری و حتی در نوبتی حاضر شدن در مجلس و ادای سوگند وفاداری به مشروطه از یک سو، و جنگ با مجلس از سوی دیگر،^{۵۶} و بعد از سوء قصد نافرجام مشروطه خواهان رادیکال به جان شاه در فوریه ۱۹۰۸، بریگاد قزاق شاه در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ مجلس را به توپ بست و تعداد زیادی از کنشگران مشروطه طلب را دستگیر کرد که بعضی از آنها اعدام شدند.^{۵۷} نقل قولی از محمدعلی شاه در یکی از منابع دست اول تاریخ مشروطه ایران روشن می سازد که او به توصیه شیخ فضل الله نوری و دو تن دیگر از اطرافیانش و به امید "درست" شدن اوضاع به توپ بستن مجلس مبادرت کرد.^{۵۸}

^{۵۲} بنگرید به

Katouzian, *The Persians*, 182; Amanat, *Iran*, 336-337.

^{۵۴} منابع درباره روز مرگ مظفرالدین شاه هم نظر نیستند: امانت مرگ شاه را ۳ ژانویه ۱۹۰۷ ثبت کرده است. بنگرید به

Amanat, *Iran*, 337.

کاتوزیان اشاره می کند که شاه "پنج روز" پس از امضای قانون اساسی درگذشت.

Katouzian, *The Persians*, 182.

که بر این اساس تاریخ وفاتش ۴ ژانویه است. منبع دیگری ده روز بعد از امضای قانون اساسی را ثبت کرده است:

Encyclopædia Iranica, s.v. "Constitutional Revolution, iii. Constitution," available at <https://www.iranicaonline.org/articles/constitutional-revolution-iii/>

^{۵۵}Katouzian, *The Persians*, 183.

^{۵۶} در خصوص حاضر شدن محمدعلی شاه در مجلس برای ادای سوگند وفاداری به مشروطه، بنگرید به احمد کسروی تبریزی، *تاریخ مشروطه ایران* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ۴۸۷-۴۸۸.

^{۵۷} بنگرید به کسروی، *تاریخ مشروطه*، ۵۷۷ به بعد؛ و

Amanat, *Iran*, 348-352.

^{۵۸} بنگرید به محمد مهدی شریف کاشانی، *واقعات / اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ۱۹۲.

در این بخش به بررسی الواح عبدالبهاء و سایر منابع اصلی مرتبط با دوره مجلس اول می‌پردازیم. اما پیش از آن، باید از سابقه آشنایی محمدعلی میرزا با بهائیان شرحی به دست داد.

الف. محمدعلی میرزا در آذربایجان

گفته می‌شود طی مدتی که محمدعلی میرزای ولیعهد طبق سنت قاجار حاکم آذربایجان بود، روابط نسبتاً خوبی با پیروان بهاءالله داشت. تعدادی از بهائیان در خدمتش بودند، از جمله سرآشپز، خیاط، کتابدار، و معلم سرخانه‌ای که برای دو پسرش استخدام کرده بود، مؤلف‌الدوله. در چندین جا نیز از بهائیان در برابر هجوم علما و حکمرانان محلی محافظت کرده بود. حوادثی در شهرهای متفاوت نظیر مراغه، خوی، سیسان، و میانج ثبت شده است.^{۵۹} همچنین، از قول محمدعلی میرزا در آن زمان گفته‌اند که نهایت تلاش خود را برای برطرف کردن درگیری‌های مذهبی در آذربایجان کرده بود تا کسی نتواند دیگران را به سبب مذهب مورد ایذاء و آزار قرار دهد. او معتقد بود پیروان مذاهب مختلف باید در سایه حمایت حکومت در امنیت زندگی کنند.^{۶۰} زمانی که اخبار قتل عام بهائیان (۱۹۰۳/م ۱۳۲۱ق) در یزد به وی رسید، از اینکه در آن زمان در یزد نبوده تا متجاوزان را به سزای عملشان برساند ابراز تأسف کرد.^{۶۱} یکی دو سال بعد، در هنگام سفر دو تن از بهائیان غربی، لورا کلیفورد بارنی و هیپولیت دریفوس، به تبریز، محمدعلی میرزا هم با آنها ملاقات کرد و هم آنها را در بازدیدی که از ماکو و قلعه‌ای که باب مدتی در آن زندانی بود مساعدت کرد.^{۶۲} رفتار منصفانه محمدعلی میرزا با بهائیان این امید را در میان بسیاری پدید آورد که او می‌تواند همان پادشاه عادل باشد که ظهورش،

^{۵۹} اسدالله فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهورالحق* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع/۱۳۵۳)، جلد ۸، قسمت ۱، ۷۴-۷۸؛ میرزااحمدعلی اسکویی، *تاریخ امری آذربایجان*، نسخه خطی خصوصی، ۷۹-۸۷. چنان‌که از روایت اسکویی استنباط می‌شود، او نیز به شخصه می‌توانست آزادانه وارد دربار ولیعهد در تبریز شود تا اخبار مربوط به آزار و اذیت بهائیان و نیاز آنها به حمایت را، حداقل از طریق درباریان، به او منتقل کند. بنگرید به اسکویی، *تاریخ امری آذربایجان*، ۸۱ و ۸۳.

^{۶۰} اسکویی، *تاریخ امری آذربایجان*، ۸۲؛ فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهورالحق*، جلد ۸، قسمت ۱، ۷۵.

^{۶۱} فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهورالحق*، جلد ۸، قسمت ۱، ۷۵؛ اسکویی، *تاریخ امری آذربایجان*، ۸۶.

^{۶۲} اسکویی، *تاریخ امری آذربایجان*، ۸۴-۸۵؛ فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهورالحق*، جلد ۸، قسمت ۱، ۷۸.

در صورتی که خدا بخواهد، در کتاب اقدس پیش‌بینی شده بود.^{۶۳} حمایت و محافظت محمدعلی میرزا از بهائیان در آذربایجان سبب شد که محفل روحانی تبریز در شب عزیمت او از تبریز به تهران برای نشستن بر تخت سلطنت در پی مرگ مظفرالدین‌شاه برایش نامه‌ای حاکی از قدردانی بنویسند.^{۶۴} گفته شده است که او گاهی از مؤلف‌الدوله، معلم بهائی پسرانش، کتباً مشورت می‌طلبید. اما مؤلف‌الدوله را از خود به شدت مأیوس گرداند، زیرا با آنکه نظر او را می‌خواست، دقیقاً عکس توصیه‌اش را انجام می‌داد.^{۶۵}

ب. الواح عبدالبهاء که در دوره مجلس اول نوشته شده است

این دوران از نظر شمار الواحی که عبدالبهاء خطاب به بهائیان ایران نوشته کم‌نظیر است. بهائیان، که با شرایط سیاسی کاملاً جدیدی روبه‌رو شده بودند، نیازمند هدایت او بودند. به نوشته یکی از بهائیان هم‌عصر جنبش مشروطه، که به دقت ناظر تحولات دوران مجلس اول بود، عبدالبهاء در مدت یک سال، “یک‌صد و نود تا دویست لوح” خطاب به بهائیان تهران نوشت.^{۶۶} او همچنین پیام‌ها و الواحی نیز برای غیربهائیان یعنی انقلابیون و دربار یا حامیان آن ارسال داشت و علاوه بر این، عمدتاً به منزله راهی برای آگاه کردن افراد در خصوص خطرات مداخله علما در امور سیاسی، بهائیان را موظف کرد که رساله سیاسیّه را که چهارده سال پیشتر نگاشته بود به مردم بنمایانند.

در این دوره، الواح عبدالبهاء حاوی دو مضمون به‌هم‌پیوسته است: ضرورت آمیختن دولت و ملت چون شهاد و شیر و تأکیدش بر وظیفه بهائیان برای تلاش برای آشتی دادن دو طرف و چنانچه این امر مقدور نباشد، کناره‌گیری و اجتناب از درگیر شدن در منازعات. به علاوه، عبدالبهاء مکرراً به بهائیان یادآوری می‌کند که از مداخله در سیاست‌های حزبی بپرهیزند و مطیع حکومت باشند. او همچنین از مداخله علما در سیاست و نیز احتمال اینکه ازلیان نقشه‌هایی برای آسیب رساندن به بهائیان داشته باشند، اظهار نگرانی می‌کند، به‌ویژه با توجه به فرصتی که همکاری ازلیان

^{۶۳} الویشاء مبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل. بهاء‌الله، کتاب اقدس، بند ۹۱. بنگرید به اسکویی، تاریخ امری آذربایجان، ۸۷؛ فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، جلد ۸، قسمت ۱، ۷۸.

^{۶۴} فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، جلد ۸، قسمت ۱، ۷۹؛ اسکویی، تاریخ امری آذربایجان، ۸۸.

^{۶۵} اسکویی، تاریخ امری آذربایجان، ۸۷.

^{۶۶} حاج آقا محمد علاقه‌بند یزدی، تاریخ مشروطیت، شماره ۲ آرشیو ملی بهائی (لجنة ملی محفظة آثار و آرشیو امر، ۱۳۲ بدیع/۱۳۵۴ش)، ۹۰.

با علما که در دشمنی با بهائیان با آنها هم‌آواز بودند در این زمینه برایشان فراهم می‌آورد.

۱. تأکید عبدالبهاء بر ضرورت درهم‌آمیختن دولت و ملت^{۶۷}

در لوحی در پاسخ به نامه‌ای از واشنگتن، که میرزااحمد نامی^{۶۸} ارسال کرده و بشارت تشکیل مجلس و حکومت مشروطه "مطابق امر صریح کتاب اقدس،" و شادمانی سفارت ایران و رضایت‌مندی "اهل معارف و علوم امریکا" از این "مژده جان‌بخش" را در بر داشته، عبدالبهاء ابراز مسرت کرده، تصریح می‌کند: "حکومت مشروطه به نص قاطع الهی مشروعه است و سبب عزت و سعادت دولت متبوعه و ترقی و آزادی ملت محترمه." اما آنچه در ادامه می‌آید و لوح بدان خاتمه می‌یابد، حکایت از نگرانی از احتمال بروز اختلاف بین مجلس و دولت دارد:

شما دعا کنید که ملت به نهایت رضایت اطاعت حکومت نماید و تمکین از آراء صائبه ملازمان مرکز سلطنت کند، گوش به وساوس مفسدین ندهد و به منازعه و مقاومت دولت مانند دومای روسی برنخیزد و مملکت و ملت را به این بلای عظیم گرفتار نکنند. بسیار دعا باید که خدا محافظه نماید.^{۶۹}

آنچه عبدالبهاء بدان هشدار می‌داد، متأسفانه واقع شد و بین مجلس و دربار نفاق افتاد. چنان‌که وی در الواح بعدی خود اشاره کرده است، در جریان درگیری‌های شدید بین مجلس و محمدعلی‌شاه تأکید داشت که دولت و ملت باید مثل شهد و شیر آمیخته شوند. عبدالبهاء شرح می‌دهد که این مسئله را بارها به صراحت و با نهایت وضوح در نامه‌های خود به دو طرف دعوا، یعنی به شاه یا دربار از یک‌سو و مشروطه‌خواهان از سوی دیگر، متذکر شده و بر خطرات ادامه اختلاف انداز داده است:

^{۶۷} مقصود عبدالبهاء از "دولت" شاه/دربار، و از "ملت" مجلس و انجمن‌های حامی آن و گاه مشروطه‌طلبان، به طور عام، است.

^{۶۸} به احتمال فراوان، میرزااحمد اصفهانی، که بعداً نام خانوادگی "سهراب" را برای خود برگزید.

^{۶۹} عبدالبهاء، مجموعه علی‌کبر میلانی، ۲۲۲؛ وحید رافتی، یادنامه بیضاء نورا (هوفهایم، آلمان: لجنة نشر آثار امیری به لسان فارسی و عربی، ۲۰۱۱)، ۶۷-۶۸. در چند لوح دیگر نیز عبدالبهاء به انقلاب مشروطه به مثابه تحقق بخشی از پیش‌گویی بهاءالله درباره تهران اشاره می‌کند. بنگرید به عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۱، ۹؛ فاضل مازندرانی، امر و خلق، جلد ۴، ۴۴۳-۴۴۴ و ۴۵۱. او در جای دیگر می‌گوید که اندازات مربوط به تهران هنوز کاملاً تحقق نیافته‌اند. فاضل مازندرانی، امر و خلق، جلد ۴، ۴۵۱.

به کرات و مرات، صریح به غایت توضیح، در بدایت انقلاب، به دو طرف مرقوم گردید که باید دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته گردند و الا فلاح و نجات محال است. ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوز شود.

و تأکید می‌کند که کوشش‌های او در این زمینه از صرف نوشتن نامه به هر دو طرف فراتر رفته: “از این گذشته خفیه به احزاب نهایت نصایح مجری گشت، اما، متأسفانه، “ابداً نپذیرفتند، بلکه بر نزاع و جدال و قتال افزودند.”^{۷۰}

تأکید عبدالبهاء بر اینکه با رویارویی دولت و ملت و متحد نبودن آنها با یکدیگر مداخله دول مجاور در امور داخلی ایران خطری حتمی است، چنان اهمیتی دارد که باید بیشتر بدان پرداخت. عبدالبهاء وحدت ارگانیک دولت و ملت را پیش‌نیازی اساسی، هم برای پیشرفت کشور، و هم برای استقلال آن و قدرت مقاومتش در برابر دست‌اندازی‌های نیروهای بیگانه می‌دانست. بنابراین، او در توصیه خود، هم به محمدعلی شاه و هم به مشروطه‌خواهان، به جد دغدغه‌مند رفاه و آسایش کشور و حفظ تمامیت و استقلال آن بود. روشن است که موضع عبدالبهاء در ضرورت اتحاد بین دولت و ملت، به اصطلاح امروزی‌تر، “ضداستعماری” بود. ضداستعماری بود، چون برخلاف روش‌های خشونت‌آمیز تعامل بین دربار و مجلس در آن زمان، با ملائمت و درعین حال به‌غایت محکم حامی شرایطی بود که به اعتقاد او به حفظ یکپارچگی و تمامیت کشور کمک می‌کرد. رخدادهای بعدی موجه بودن دغدغه‌های عبدالبهاء را تأیید کرد. مداخلات دول بیگانه در ایران از اوایل قرن نوزدهم وجود داشت و بهاء‌الله نیز در بیانی که چنان‌که باید به آن توجه نشده، به افزایش آن انداز داده بود. او در سال ۱۸۹۱ در لوحی بیان داشت: “هر یوم اوامر و احکام خارجه نفوذ می‌نماید و به این نفوذ، نفوذ اهل ایران متوقف. از حق بطلب نائمین [خفتگان] را آگاه فرماید و از خواب برانگیزاند. شاید تمسک نمایند به آنچه سبب نجات و فلاح

^{۷۰} عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۵، ۱۷۳. همین مضمون در بسیاری از نامه‌ها/الواح دیگر عبدالبهاء نیز آمده است. از جمله بنگرید به عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۴، ۴۴؛ عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۷۹ آرشیو ملی بهائی [الواح به افتخار علی‌اکبر روحانی (میلانی)، استنساخ در ۱۳۱۸ شمسی مطابق ۹۶ بدیع] (لجنة ملی محفوظه آثار و آرشیو امر، ۱۳۳ بدیع/۱۳۵۵ ش)، ۶۶؛ و نیز لوح مندرج در

Browne, *The Persian Revolution*, 426.

همچنین بیانات شفاهی عبدالبهاء در این زمینه در سفرنامه او درج شده است. بنگرید به محمود زرقلی، *بدایع الآثار* (بمبئی: کریمی، ۱۹۱۴)، جلد ۱، ۲۰۴؛ جلد ۲، ۴۵.

است.^{۷۱} با هرج و مرجی که طی انقلاب و پس از آن بر کشور مستولی شد، مداخله بیگانگان به طرز چشمگیری افزایش یافت. ابتدا بر اثر تغییر مناسبات بین روسیه و انگلستان در سال ۱۹۰۷، آن دو کشور رقابت خود بر سر ایران را کنار گذاشته و در عوض توافقنامه‌ای امضاء کردند که طبق آن ایران را به دو حوزه نفوذ بین خود تقسیم کردند. به این ترتیب، شمال ایران در منطقه نفوذ روسیه قرار گرفت و جنوب شرق آن در منطقه نفوذ انگلیس. در سال ۱۹۰۹، روس‌ها آذربایجان را به بهانه استقرار نظم و قانون اشغال کردند. خلاصه کلام آنکه عبدالبهاء درگیری و تقابل بین مجلس و دربار را مضر به حال کشور می‌یافت. اشاره عبدالبهاء به توصیه‌هایی که به هر دو طرف منازعات کرده بود نیازمند بحث ژرف‌تری است. تماس‌هایی را که با مشروطه‌طلبان برقرار شد در بخش بعد بررسی می‌کنیم. در خصوص طرف دیگر، یعنی دربار، یا به بیان دقیق‌تر شخص شاه، ذکر این نکته حائز اهمیت است که زمانی که عبدالبهاء پیام‌هایی با تأکید بر ضرورت اتحاد و هم‌گامی دربار و مجلس برای او ارسال می‌کرد، علمای ضد مشروطه، مانند شیخ فضل‌الله نوری (م. ۱۹۰۹)، «کاملاً در مقام دفاع از حق حاکمیت شاه برآمدند و با رأی مجلس مبنی بر اینکه شاه مانند همتای انگلیسی خود صرفاً سلطنت کند مخالفت کردند.»^{۷۲} علاوه بر این، در اوج درگیری‌های بین دربار و مجلس، روزی در اواسط دسامبر ۱۹۰۷، شیخ فضل‌الله نوری نسخه‌ای از کتاب اقدس را به منبر برد و آیه‌ای را برای جمعیت قرائت کرد که در آن تهران مورد خطاب قرار گرفته و حاکمیت مردم بر آن شهر پیش‌بینی شده است: «سوف تنقلب فیک الامور و يحکم عليك جمهور الناس.»^{۷۳} او آن‌گاه به نوشته علاء‌الدین یزدی، یکی از معاصران وقایع به جمعیت حاضر گفت:

این پیش‌بینی رهبر بابیان در چهل سال پیش است. حال پیروان او این پیش‌بینی را معجزه قلمداد خواهند کرد. شما مردم باید تمام تلاش خود را بکنید که بطلان آن را ثابت کنید و اجازه ندهید که صحت این گفته اثبات شود.^{۷۴}

^{۷۱} در ادامه با افسوس پیش‌بینی می‌کند که «هیئات، زود است دو اصبع متصل شود. «بگیرید به بهاء‌الله، مائده آسمانی، جلد ۴، ۳۶. نیز به نقل از فاضل مازندرانی، *مر و خلق*، جلد ۴، ۴۳۸. فاضل مازندرانی در توضیح این عبارت بیان می‌کند که این «دو اصبع» (دو انگشت) به دو نیروی خارجی اشاره دارد که نفوذ آنها از شمال و جنوب در نهایت هرگونه فرصت اقتدار ملی را از ایران سلب خواهد کرد. فاضل مازندرانی، *اسرارالآثار*، جلد ۱، ۱۴۴.

^{۷۲} Bayat, *Iran's First Revolution*, 262.

^{۷۳} بهاء‌الله، کتاب اقدس، بند ۹۳.

^{۷۴} علاء‌الدین، *تاریخ مشروطیت*، ۵۸.

این البته اولین حرکت او از این دست نبود. ماه‌ها قبل، پس از آنکه راه خود را از مشروطه‌خواهان جدا کرد و همراه با صدها نفر از پیروانش به حرم شاه‌عبدالعظیم پناهنده شد، در اعتراض به گرایش‌های سکولار مجلس "لوايح" یا بیانیه‌هایی را صادر و موضع خویش را اعلام کرد. او در برخی از این لوايح مدعی شده بود که مشروطه‌خواهان در حقیقت پیروان باب و بهاء‌الله بودند که به منظور نشر نوشته‌های خود خواهان آزادی بودند.^{۷۵} و البته نیت او فقط تضعیف موقعیت مشروطه‌خواهان و شوراندن مردم علیه آنها و مجلس نبود، بلکه بالقوه قصد آسیب رساندن به بهائیان را نیز داشت. در این زمینه، مخالفان مشروطه تلاش‌هایی قبیح‌تر نیز صورت دادند. پس از واقعه سوءقصد نافر جام به جان محمدعلی‌شاه،^{۷۶} در نیمه‌شب آگهی‌هایی خطاب به شاه به دیوارهای شهر می‌چسباندند با این مضمون

ما گروه بهائیان که از زمان ناصرالدین‌شاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود می‌بودیم و دچار کشتار و تاراج می‌گردیدیم، و سپس نیز این رنج‌ها را در راه مشروطه بردیم همه برای این می‌بود که همچون دیگران آزاد باشیم. مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم، و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شده، آن بمب را انداختیم... اگر به ما آزادی داده نشود از هیچ‌گونه کشتن و سوزانیدن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد.^{۷۷}

در چنین شرایطی، واسطه‌ای لازم بود که هم موقعیت را برای شاه روشن سازد، هم پیام مهم عبدالبهاء را در خصوص ضرورت همکاری بین شاه و مجلس به او منتقل کند. این واسطه جوانی فرهیخته با نام عزیزالله‌خان ورقا (م. ۱۹۲۳) بود. او به زبان فرانسه تسلط داشت، در بانک استقراضی روس کار می‌کرد، و اساساً رابط بین آن بانک و ایرانیان برجسته‌ای بود که با آن سروکار داشتند.^{۷۸} این موقعیت فرصت‌هایی را برای ملاقات‌های مکرر او با شاه فراهم می‌کرد. بنابراین، به احتمال قوی در طول دوره مجلس اول، عبدالبهاء پیام‌های خود

^{۷۵} بنگرید به کسروی، تاریخ مشروطه، ۴۰۹ و ۴۱۵-۴۲۳. نیز

Bayat, *Iran's First Revolution*, 183-195.

^{۷۶} در خصوص این رویداد بنگرید به کسروی، تاریخ مشروطه، ۵۴۲.

^{۷۷} کسروی، تاریخ مشروطه، ۵۶۰. بنا بر گفته علاء‌الدین یزدی، کسی که بخاطر چسبانیدن آن آگهی‌ها دستگیر شده بود، "در استنطاق نوشته محمدعلی میرزا را به عدلیه نمود که شاه بود و به من دستورالعمل داد و من هم این اعلان را نوشتم." علاء‌الدین، تاریخ مشروطیت، ۳۷۵.

^{۷۸} فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، جلد ۸، قسمت ۱، ۴۹۲-۴۹۴.

درباره ضرورت آشتی بین دولت و ملت، به عنوان اساسی‌ترین شرط رفاه و آسایش کشور، را از طریق او برای شاه ارسال می‌کرده است. عامل دیگری که ممکن است ایجاد ارتباط بین عزیزالله خان و رقا با شاه را تسهیل کرده باشد، این است که پدر بزرگ مادری عزیزالله خان، میرزا عبداللّه خان نوری، که او نیز بهائی بود، در زمانی که پدر محمدعلی شاه به عنوان ولیعهد مظفرالدین میرزا سمت حکمرانی آذربایجان را داشت، سال‌ها پیش خدمت مخصوص وی بود.^{۷۹} میرزا عبداللّه خان داماد خود، علی محمد و رقا، پدر عزیزالله خان، را نیز به مظفرالدین میرزا معرفی کرده بود. علی محمد و رقا شاعر بود و ولیعهد او را به گردهمایی‌های نخبگان فرهنگی تبریز دعوت می‌کرد و او در آنجا اشعارش را می‌خواند و اغلب مانند دیگر شعرا از پاداش‌های ولیعهد بهره‌مند می‌شد.^{۸۰} با آنکه میرزا عبداللّه خان بعدها به سبب اتهامات ناروایی که دشمنان امر بهائی به او وارد کرده بودند مجبور به فرار از دربار مظفرالدین میرزا شد و علی محمد و رقا نیز پس از قتل ناصرالدین شاه به دست میرزارضای کرمانی در کمال بی‌گناهی در زندان کشته شد،^{۸۱} احتمال دارد پیشینه خانوادگی آشنایی عزیزالله خان و تجربه محمدعلی شاه با بهائیان تبریز موجب تسهیل دسترسی عزیزالله خان به شاه شده باشد. موقعیت او در بانک استقراضی روس فرصت دیگری را در این زمینه فراهم می‌آورد.

۲. دستورالعمل‌های عبدالبهاء برای بهائیان

الف. سعی در آشتی و تألیف بین دو طرف

عبدالبهاء بهائیان را به این امر هدایت کرد که سعی کنند عامل ایجاد وحدت و اتحاد باشند و اگر موفق نشدند، آن‌گاه خود را از نزاع کنار کشند: «احتیای الهی باید در تألیف دولت و ملت کوشند تا التیام بخشند و اگر عاجز مانند کناره گیرند.»^{۸۲} اینکه بهائیان چگونه برای بهبود روابط بین دو طرف تلاش

^{۷۹} محمدعلی ملک خسروی، *تاریخ شهادی امر: وقایع تهران* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع/۱۳۵۲ش)، ۴۴۷-۴۴۸.

^{۸۰} عزیزالله سلیمانی، *مصباح هدایت* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۹ بدیع/۱۳۳۱ش)، جلد ۱، ۲۵۴.

^{۸۱} ملک خسروی، *تاریخ شهادی امر*، ۴۶۴ و ۴۶۸-۵۰۸.

^{۸۲} عبدالبهاء، *مکاتیب*، جلد ۵، ۱۷۳.

کردند پرسشی است که تحقیق بیشتری را می‌طلبد، اما زمینه‌هایی برای گمانه‌زنی وجود دارد. دست‌کم یکی از ایادیان امرالله،^{۸۳} میرزا حسن ادیب‌العلماء (م. ۱۹۱۹)، با برخی از چهره‌های اصلی مشروطه‌طلب ارتباط نزدیک داشت. او شخصیتی فرهیخته و یکی از پایه‌گذاران مدرسه تربیت در تهران بود. به سبب پیشینه وی و تعلقش به طبقه نخبگان، حلقه آشنایش شامل هر دو دسته دین‌داران برجسته و روشنفکران عرفی بود. این را می‌دانیم که دوستان مشروطه‌خواه ادیب‌العلماء احترام فراوانی برای او قائل بودند، او را فردی عالم و روشنفکر می‌شمردند و حتی نظرش را در مسائل جویا می‌شدند.^{۸۴} با توجه به جایگاهش به عنوان ایادی امرالله، او همواره با عبدالبهاء در تماس بود و احتمال می‌رود مجرای برای انتقال پیام‌های عبدالبهاء به مشروطه‌خواهان بوده باشد. زندگینامه عنایت‌الله سهراب، یکی از معاصران ادیب‌العلماء که در کلاس‌هایش شرکت می‌کرد، دریچه کم‌نظیری به سوی ذهنیات یک بهائی مجرب و مطلع، که به احتمال قریب به یقین مستقیماً شخص عبدالبهاء هدایتش می‌کرد، در زمینه انقلاب مشروطه می‌گشاید. به گفته سهراب، ادیب‌العلماء

اصولاً با روح تندروری و ماجراجویی وافرادی آنان موافقت نداشت و معتقد بود که برای بنای مشروطیت مصالح و ادوات متناسب لازم است و باید به جای کشمکش با دربار و تحریکات فتنه‌انگیز به تربیت افرادی پرداخت که بتوانند اصول مشروطیت را درک و بدان عمل کنند و پیوسته به رفقای مشروطه‌طلب خود توصیه می‌کرد که به ایجاد مدارس و تربیت مردم بپردازند. مفهوم نظر او به اصطلاح امروز این بود که مشروطیت ایران کادر متناسب با خود را احتیاج دارد. واژگون کردن بنای استبداد به جای خود صحیح و درست، ولی اگر قائم‌مقام صالحی در بین نباشد هر کس و هر دستگاهی به روی کار آید همان اصول استبداد را معمول می‌دارد. فقط

^{۸۳} چهارنفری که بهاء‌الله برای حفظ وحدت در میان بهائیان و مساعدت در انتشار تعلیم بهائی به این مقام انتصاب کرده بود. آنها عبارت بودند از میرزا علی محمد خراسانی (ابن اصدق)، ملا علی‌اکبر شه میرزادی (حاجی آخوند)، میرزا محمد تقی (ابن ابهر) و میرزا حسن ادیب (ادیب‌العلماء). ادیب‌العلماء طالقانی یکی از چهار محقق بود که در تألیف جلد نخست دائرة المعارف نامه دانشوران زیر نظر اعتضاد السلطنه همکاری داشت. بنگرید به نصرت‌الله محمد حسینی، حضرت طاهره (دنداس، انتاریو، کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۰م)، ۱۹، ۳۶.

^{۸۴} عنایت‌الله سهراب، «چگونه بهائی شدم؟» (نسخه تایپ شده. تنظیم، کیوان مهجور، مقدمه مسعود سهراب، محفوظ در کتابخانه خصوصی نویسنده)، ۶۵. نگارنده از کیوان مهجور برای در اختیار گذاشتن این نسخه سپاس‌گزار است.

اشخاص عوض می‌شوند، نه اصول. پس اشخاص جدید برای اصول نوین تربیت کنید.^{۸۵}

در عین حال، ادیب دغدغه وضعیت اسفناک ملت را داشت و دلسوز آنها بود و برای کسانی که جان خود را در مبارزه برای مشروطیت از دست داده بودند، افسوس می‌خورد. در جایی نقل می‌کند که به پسرش که آسوده خوابیده بود، گفته:

برخیز! چگونه در بستر راحت خفته و سر به بالین غفلت نهاده‌ای و صدها مانند تو با هزاران آمال و آرزو بین کرج و تهران در خاک و خون خود غلطیده و اجساد آنان در زیر آفتاب سوزان آماس کرده و متلاشی شده است.^{۸۶}

ب. اطاعت از حکومت و عدم مداخله در سیاست حزبی

به گفته علاقبند، بهائی هم‌عصر انقلاب مشروطه که پیش‌تر به او اشاره شد، در "بیش از یک‌صد" لوح از نزدیک به دویست لوحی که عبدالبهاء در طول دوره مجلس اول برای بهائیان ایران ارسال کرد، آنها را به پرهیز از پیوستن به انجمن‌ها، مخالفت با شاه، و مداخله در امور سیاسی توصیه کرد.^{۸۷} می‌توان گفت که محور اندیشه عبدالبهاء در خصوص روش صحیح حمایت از مشروطیت، اصل اطاعت از حکومت قانونی زمان بود. عبدالبهاء در همان مراحل اولیه انقلاب بیان کرد که مشروطیت را باید از طریق گفتمان صلح‌آمیز با شاه خواستار شد.^{۸۸} در رساله سیاسی که در سال ۱۸۹۳ نوشت و بار دیگر در ژوئن ۱۹۰۷ دستور داد که در اختیار مردم گذارده شود، به صراحت بهائیان را با استناد به نصوص بهاء‌الله ملزم به اطاعت از حکومت ساخت.^{۸۹}

برای نمونه، در لوحی که در این اوان (ژانویه ۱۹۰۷ تا ژوئن ۱۹۰۸، دوره درگیری‌های دربار و مجلس) نگاشته شده، عبدالبهاء موضوع اطاعت از حکومت را مستقیماً با اصل عدم مداخله در امور سیاسی پیوند داده است. در این لوح، عبدالبهاء ضمن اشاره به

^{۸۵} سهراب، "چگونه بهائی شدم؟" ۶۶.

^{۸۶} سهراب، "چگونه بهائی شدم؟" ۶۷.

^{۸۷} علاقبند، تاریخ مشروطیت، ۹.

^{۸۸} بنگرید به بخش قبل و لوح مندرج در عبدالبهاء، مجموعه علی‌اکبر میلانی، ۲۲۲؛ رافتی، یادنامه بیضاء، ۶۸-۷.

^{۸۹} عبدالبهاء، رساله سیاسی، ۱۰-۱۷.

اغتشاش‌های موجود در ایران، برای ایجاد رابطه‌ای سالم و قدرتمند بین دولت و ملت ابراز امیدواری و آرزو می‌کند که شاه با نهایت قدرت حکمرانی و رعایایش را محافظت کند. او سپس بهائیان را هدایت می‌کند که آرامش و متانت خود را حفظ کنند و از مداخله در مسائل سیاسی بپرهیزند.^{۹۰} در لوحی دیگر، عبدالبهاء با اشاره به سرزنشی که به علت پرهیز از مشارکت در هیجانات، آشوب‌ها، و انجمن‌های تهران متوجه بهائیان شد و همچنین این اتهام که بهائیان وطن‌پرست نیستند چنین پاسخ می‌گوید:

بهائیان جان فدای جهانیان نمایند و پرستش نوع انسان کنند، ولی به نص قاطع مأمور به آنند که در هر مملکتی که هستند به حکومت آن مملکت در نهایت صدق و امانت باشند و در این خصوص نصوص متعدده واقع.^{۹۱}

او روش‌های ستیزه‌جویانه و خصومت‌آمیز تندروان مجلس را مشخصاً مضر و مخرب می‌شمارد. در لوحی بی‌تاریخ، که با توجه به محتوایش قطعاً در طول دوره مجلس اول نگاشته شده است، پس از سفارش به بهائیان که «مطیع حکومت باشید و خیرخواه ملت»، تصریح می‌کند:

ما وقتی از مجلس ستایش نماییم که با حکومت امتزاج شیر و شکر نماید و سبب ترقی مملکت شود و مروج عدالت گردد. آن وقت دعا نماییم و تأیید خواهیم و تعهد و کفالت توفیقات الهیه کنیم و امیدواریم که چنین گردد.^{۹۲}

به‌رغم رهنمودهای صریح عبدالبهاء، تعدادی از بهائیان در تلاطمات سیاسی پیرامون خود درگیر شدند. برجسته‌ترین شخصیت در میان این موارد استثناء شاهزاده مجتهد، شاعر و ادیب قاجار ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس (م. ۱۹۱۸ یا ۱۹۲۰) بود که به جد در مشروطه‌طلبی کوشید.^{۹۳} وی یکی از اعضای نه نفره کمیته انقلاب

^{۹۰} عبدالبهاء، مجموعه علی‌کبر میلانی، ۲۲۱-۲۲۲. نمونه‌هایی دیگر از الواح با محتوای مشابه را که در این دوران به رشته تحریر درآمده در صفحات ۱۱۷ و ۲۲۴ همین مجموعه می‌توان یافت.

^{۹۱} عبدالبهاء، مکتب، جلد ۴، ۷۲؛ عبدالبهاء، مجموعه مکتب حضرت عبدالبهاء، شماره ۷۹ آرشیو ملی بهائی (لجنة ملی محفظة آثار و آرشیو امر، ۱۳۳ بدیع/۱۳۵۵ش)، ۴۹. عبدالبهاء در اینجا بیانات بهاء‌الله در لوح بشارات را، که پیش‌تر در همین مقاله آمده است، نقل به مضمون می‌کند.

^{۹۲} عبدالبهاء، مجموعه مکتب حضرت عبدالبهاء، شماره ۱۱۶ آرشیو ملی بهائی (لجنة ملی محفظة آثار و آرشیو امر، ۱۳۲ بدیع/۱۳۵۴ش)، ۲۱۵.

^{۹۳} اشاره عبدالبهاء در لوحی به «قضیه شاهزاده والا» که «قدری مداخله در امور سیاسیه دارد»، راجع به شیخ‌الرئیس است. عبدالبهاء، مکتب، جلد ۳، ۴۵۵. درباره بهائی بودن شیخ‌الرئیس بنگرید به Juan R. Cole, "Autobiography and Silence: The Early Career of Shaykh al-Ra'is Qajar," in *Iran in the 19th Century and the Emergence of the Baha'i Religion*, ed. Johann Christoph Bürgel and Isabel Schayani, Religionswissenschaftliche Texte und Studien, 8 (Zürich: Georg Olms, 1998), 91-126; Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution 1906-1911* (New York: Columbia University Press, 1996), 47-48, 53.

بود.^{۹۴} نام او در فهرست نمایندگان مجلس اول نیامده است، نه در طبقه علما و نه در میان شاهزادگان؛ اما در مذاکرات آن مجلس بعضی گفته‌های او ثبت شده.^{۹۵} در آن مجلس، ناظرین می‌توانستند در مذاکرات شرکت کنند،^{۹۶} احتمالاً شیخ‌الرئیس با چنین نقشی در جلسات شرکت می‌کرده است.^{۹۷} در زمان به‌توپ بستن مجلس از جمله دستگیرشدگان بود، اما پس از یک هفته آزاد شد و در مجلس دوم به نمایندگی از مردم مازندران به مجلس راه یافت.^{۹۸} همچنین، همان‌گونه که مؤثران مومن نشان داده است، در شهر ساری مازندران برخی از بهائیان در فعالیت‌های مشروطه‌طلبی مشارکت داشتند.^{۹۹} با این حال، با توجه به تصریح قاطع عبدالبهاء که جز این بوده است، به نظر می‌رسد چنین مواردی حکم استثناء داشته‌اند. گفته‌های عبدالبهاء که حبیب مؤید در خاطراتش ثبت کرده دو واقعیت را به وضوح منعکس می‌کند: اکثر بهائیان ایران از مشارکت در درگیری با حکومت اجتناب کردند و عبدالبهاء از اقدامات کسانی که دخالت کردند خرسند نبوده است:

من مکرر اندر مکرر به آنها نوشتم که ابداً در سیاست دخالت نکنند. الحمدلله که دخالت هم نکردند... و اگر بعضی هم غفلت کردند و دخالت نمودند، ضررش به خود آنها وارد شد... خیلی از آنها ممنون و مسرور که داخل نشدند. ما را با این‌گونه مطالب دخی نیست، با روحانیت قلوب و ارواح کار داریم.^{۱۰۰}

۳. عبدالبهاء و مداخله علما در امور سیاسی

به نظر می‌رسد یکی از عوامل مؤثر بر باور عبدالبهاء در خصوص انقلاب مشروطه ایران نقشی بود که علما در این جنبش ایفا کردند. عبدالبهاء پیش از آن و چهارده سال قبل از تشکیل اولین مجلس، در رسالهٔ سیاسی دیدگاه خود

^{۹۴} منصوره اتحادیه (نظام مافی)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت: دورهٔ اول و دوم مجلس شورای ملی (تهران: گستره، ۱۳۶۱)، ۶۲.

^{۹۵} بنگرید به غلامحسین میرزاصالح، مذاکرات مجلس اول ۱۳۲۴-۱۳۲۶، توسعهٔ سیاسی ایران در ورطهٔ سیاست بین‌الملل (تهران: مازار ۱۳۸۴)، ۵۶، ۱۱۵ و ۷۵۵-۷۵۸.

^{۹۶} بنگرید به منصوره اتحادیه (نظام مافی)، مجلس و انتخابات: از مشروطه تا پایان قاجاریه (تهران: تاریخ ایران، ۱۳۷۵)، ۸۸.

^{۹۷} در مقطعی، مذاکرات مجلس دربارهٔ عضویت شاهزادگان به نحوی است که گویای عدم نمایندگی اوست. بنگرید به مذاکرات یکشنبه، ششم محرم ۱۳۲۶ق، میرزاصالح، مذاکرات مجلس، ۵۸۲.

^{۹۸} ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه (چاپ ۳؛ تهران: جاویدان، ۱۳۶۳)، جلد ۱، ۵۸۴-۵۸۵؛ اتحادیه، مجلس و انتخابات، ۱۳۴.

^{۹۹} Momen, "The Baha'is and the Constitutional Revolution."

^{۱۰۰} حبیب‌الله مؤید، خاطرات حبیب (تهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۴ش)، جلد ۱، ۵۱.

مبنی بر رد کامل مداخلهٔ علما در امور سیاسی را به بیانی صریح و عاری از ابهام بیان کرده بود. در واقع، خلاصهٔ آن رساله، آن گونه که وی خود بیان می‌دارد، این است که «مداخلهٔ علما در امور سیاسی منتج به مضرات کلیه می‌گردد».^{۱۰۱} وی در بحبوحهٔ مشروطیت، در ژوئن ۱۹۰۷، بار دیگر از بهائیان خواست که این رساله را به عموم مردم ارائه کنند.^{۱۰۲} از آنجا که عبدالبهاء دیدگاه خود دربارهٔ این موضوع را پیش‌تر به وضوح بیان کرده بود، جای تعجب نیست به جنبشی که به نظر می‌رسید روحانیون رهبری‌اش می‌کنند با شک و تردید بنگرد. در جریان انقلاب مشروطه، علاوه بر عدم تأیید روش‌های قهرآمیز طرفین تقابل، عبدالبهاء دربارهٔ نتایج مداخلهٔ علما در مسائل سیاسی نیز خوش‌بین نبود. در پاسخ به نامه میرزا احمد اصفهانی از واشنگتن، عبدالبهاء با سرور بیان داشت که تشکیل مجلس مطابق با نص صریح کتاب اقدس است. با این همه، بلافاصله افزود:

ولی از قرار معلوم دست رؤسای خودپرست از علما در کار. به ظاهر شورای ملی خواهند و فریاد و عربده می‌نمایند و باطن به فساد و تحریک و مقاومت در مقابل نوایای خیریه دولت می‌کوشند و باطن باطن ابداء میل به تأسیس شورای ملی و تمدن ایران و بصیرت ملت و ترقیات عصریه و اطلاعات کافیّه و معارف عمومیه ابداء ندارند.^{۱۰۳}

عبدالبهاء بین ادعای علما مبنی بر ترویج عمومی اندیشه‌های پیشرو و آزادی‌خواهانه و زندگی خصوصی توأم با محدودیت و ارزش‌های محافظه‌کارانهٔ آنها تناقض فاحشی می‌دید و از طرف دیگر، به انگیزهٔ ایشان نیز اعتمادی نداشت. نویسندهٔ سفرنامه‌اش از او نقل کرده است:

شخصی که در خانهٔ خود مروج استقلال است و مانع آزادی چگونه دیگران را بر مشروطه و آزادی تحریک می‌کند. [ایرانیان] ندانستند که هر چند مشروطه خوب است، ولی محرک را مقصد ترویج منافع شخصیه است.^{۱۰۴}

^{۱۰۱} نقل از عبدالحمید اشراق خاوری، *محاضرات* (تهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع/۱۳۴۲ش)، جلد ۲، ۷۸۶-۷۸۷.

^{۱۰۲} بنگرید به لوح مورخ ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۵، مندرج در صفحهٔ عنوان *رسالهٔ سیاسیه*، چاپ ۱۹۳۴.

^{۱۰۳} عبدالبهاء، *مجموعهٔ علی‌اکبر میلانی*، ۲۲۲-۲۲۳؛ رأفتی، *یادنامهٔ بیضاء نورا*، ۶۷-۶۸.

^{۱۰۴} محمود زرقاتی، *بدایع الآثار* (بمبئی: کریمی، ۱۹۲۰)، جلد ۲، ۱۰۵. واژهٔ استقلال را عبدالبهاء در اینجا به معنی استبداد استفاده کرده است. برای موارد مشابه بنگرید به یزدانی، *اوضاع اجتماعی*، ۲۸۹ و ۲۹۴.

۴. نگرانی عبدالبهاء از تحریکات ازلی‌ها

فقط رهبری علما در جنبش نبود که از نظر عبدالبهاء مشکل می‌آفرید. عامل دیگری که دغدغه عمیقی برای او ایجاد می‌کرد، حضور سنگین و نفوذ پیروان میرزایحیی (ازلی‌ها) در جنبش مشروطه بود.^{۱۰۵} تا جایی که به موقعیت بهائیان در ایران مربوط می‌شد، همکاری علما و ازلی‌ها، که با تمسک به تقیه خود را مسلمان و بعضاً حتی روحانی شیعه معرفی می‌کردند، چشم‌انداز امیدبخشی نداشت. در لوحی خطاب به محفل روحانی تهران که در دوره استبداد صغیر نوشته شده، عبدالبهاء میزان خطری را که از حضور این دو گروه در مجلس اول حس می‌کرد آشکار می‌کند:

اساس شور از اعظم تأسیسات الهیه ولی باید اساس تقوای الهی و خیرخواهی عمومی باشد، اما مجلس معهود در دست علماء سوء و امت یحیای بی‌وفا بود و مقصود نهایت استبداد و استیلاء و عاقبت بر قطع شجره مبارک قیام می‌نمودند.^{۱۰۶}

در لوحی خطاب به میرزا احمد قائنی، عبدالبهاء دیدگاه خود درباره نفوذ ازلی‌ها-که گاه آنان را "یحیایی" می‌خواند- در مجلس، و طرقي را که این امر می‌توانست تهدیدی برای بهائیان باشد، مطرح می‌کند. عبدالبهاء در این لوح خلاصه‌ای از دیدگاه‌ها، بینش‌ها و پیش‌بینی‌های خود را از ابتدای انقلاب تا پایان استبداد صغیر و شکست نهایی محمدعلی‌شاه بیان می‌کند. وقتی به تشکیل اولین مجلس می‌رسد، با اشاره به ازلی‌های تندرویی که در مجلس تأثیر داشتند می‌نویسد:

مجلس ملت تشکیل شد. بعضی یحیایی‌ها نفوذ تام در مجلس پیدا نمودند و به فساد پرداختند و دولت و ملت را به هم انداختند تا کار به جایی رسید که به خلع شاه و جلوس دیگر مصمم شدند. عبدالبهاء به صریح عبارت

^{۱۰۵} در خصوص نقش ازلی‌ها در انقلاب مشروطه بنگرید به امینی، *تعامل اقلیت‌های مذهبی*، ۱۴-۲۹؛ نیز بنگرید به امینی، *رستاخیز پنهان*؛

Bayat, *Iran's First Revolution*, 53-75; Abbas Amanat, "Memory and Amnesia in the Historiography of the Constitutional Revolution," in *Iran in the 20th Century: Historiography and Political Culture*, ed. Touraj Atabaki (London: I.B. Tauris, 2009), 23-54; Afary, *The Iranian Constitutional Revolution*, 43-49.

در این زمینه، دو اثر دیگر را نیز باید ذکر کرد: سیدمقداد رضوی، *تاریخ مکتوم* (تهران: پردیس، ۱۳۹۳)؛ منوچهر بختیاری، *کارنامه و تأثیر دگراندیشان ازلی: جنال حافظه با فراموشی* (کلن، آلمان: فروغ، ۱۳۹۵). بختیاری نگاهی درون‌گروهی به موضوع دارد، در حالی که رضوی درباره انگیزه‌های مشروطه‌طلبی ازلیان به منابعی پرداخته که در تاریخ‌نگاری ازلیان معمولاً نادیده گرفته شده‌اند.

^{۱۰۶} عبدالبهاء، *مجموعه علی‌اکبر میلانی*، ۲۲۹-۲۳۰.

به چند نفوس از جمله محفل روحانی تهران مرقوم نمود که دولت موفق گردد و مجلس به نحوست مفسدین یحیایی متفرق خواهد شد.^{۱۰۷}

در ادامه توضیح می‌دهد که ازلی‌ها این پیش‌بینی صریح عبدالبهاء را به سخره گرفتند تا وقتی که مجلس متفرق شد و ازلی‌ها موقعیت خود را از دست دادند و نتوانستند کسی را که از او برای این منظور "مبالغ‌ها رشوت و برطیل [رشوه] گرفته بودند" بر جای شاه بنشانند.^{۱۰۸} اشاره عبدالبهاء به آن کس که یحییان از او رشوه گرفته بودند تا به جای محمدعلی‌شاه بر تختش نشاند، راجع به ظل‌السلطان بود،^{۱۰۹} که پیش از این دوران در یزد و اصفهان دست به خون بهائیان آلوده بود.^{۱۱۰} گفته عبدالبهاء درباره نفوذ ازلیان در این مجلس، چنان‌که از نامه‌هایی که بعدها نوشت برمی‌آید، از جمله راجع به ارتباط تنگاتنگ و دوستانه سیدحسن تقی‌زاده، نماینده تندرو مجلس، با ازلیان سرشناس بود.^{۱۱۱} عبدالبهاء مشخصاً به همنشینی تقی‌زاده با "حاجی میرزایحیی" دولت‌آبادی اشاره می‌کند و تقی‌زاده را "التی در دست او" می‌خواند.^{۱۱۲} او پسر هادی دولت‌آبادی، رهبر ازلیان ایران، بود و از جانب پدر به جانشینی‌اش برگزیده شده بود. یحیی دولت‌آبادی به شدت در تخدیش اذهان علیه بهائیان می‌کوشید.^{۱۱۳} از این گذشته، ازلیان فعالی در نشریات و انجمن‌های حامی مجلس دست‌اندر کار بودند،^{۱۱۴} و از این طریق بر مجلس تأثیر می‌گذاشتند.

^{۱۰۷} نقل از عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۶ بدیع/۱۳۳۸ش)، جلد ۴، ۵۵۲؛ نقل از عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات، به اهتمام وحید رأفتی (هوفه‌پایم، آلمان: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۶۶ بدیع/۲۰۰۹م)، جلد ۳، ۱۹۸.

^{۱۰۸} سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد ۴، ۵۵۲؛ اشراق خاوری، محاضرات، جلد ۳، ۱۹۸.

^{۱۰۹} بنگرید به عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۵، ۲۲۵-۲۲۶.

^{۱۱۰} پیش از این دوران، ظل‌السلطان در اصفهان و یزد مسبب کشته شدن بسیاری از بهائیان بود. علاوه بر وقایع ۱۹۰۳، که ذکر آن رفت، در ۱۳۰۸ق/۱۸۹۰-۱۸۹۱م نیز ظل‌السلطان در آزار بهائیان نقش داشت. بنگرید به یزدانی، اوضاع اجتماعی ایران، ۹۹-۱۵۷.

^{۱۱۱} درباره تقی‌زاده بنگرید به شماره مخصوص ایران‌نامه، دوره ۲۱، شماره ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۲).

^{۱۱۲} بنگرید به نامه عبدالبهاء خطاب به علی‌قلی خان نبیل‌الدوله در وحید رأفتی، یادنامه اشراق خاوری (مادرید: نحل، ۲۰۱۴)، ۹۳-۹۴. بیات می‌نویسد که دیپلمات‌های انگلیسی مقیم تهران تقی‌زاده را ازلی می‌دانستند و اضافه می‌کند که شاید وی ازلی بوده و مانند بقیه ازلیان مشروطه‌طلب تقیه می‌کرده است. بنگرید به Bayat, *Iran's First Revolution*, 152.

^{۱۱۳} بنگرید به

Encyclopaedia Iranica, s.v. "Dawlatābādī, Sayyed Yahyā," available at <https://www.iranicaonline.org/articles/dawlatabadi-sayyed-yahya/>.

^{۱۱۴} در خصوص فعالیت ازلیان در نشریات حامی مجلس بنگرید به

Amanat, "Memory and Amnesia," 29; Bayat, *Iran's First Revolution*, 66-70 and passim; Janet Afary, *The Iranian constitutional Revolution*, 44-46, 76, 117 and passim.

چنان که از الواح متعدد عبدالبهاء برمی آید، ازلی ها در مراحل مختلف انقلاب مشروطه نهایت تلاش خود را کردند که بهائیان را نزد هر گروه سیاسی حامی طرف مقابل جلوه دهند و از این طریق ایشان را به خطر بیندازند. قبل از پیروزی اولیه مشروطیت به سلطنت طلبان می گفتند که بهائیان طرفدار مشروطه اند، اما بعد به مشروطه خواهان، که قدرت را در دست داشتند، گفتند که بهائیان حامی استبدادند.^{۱۱۵} در یکی از الواحی که ادوارد براون عیناً در تاریخ مشروطه خود درج کرده است، عبدالبهاء می نویسد:

حضرات بابی یحیایی که دشمن بهائیان اند و خود را در پرده مستور می دارند به ملتیان گویند که بهائیان طرفدار دولت اند و به دولتیان می نمایند که بهائیان جان فشان ملت اند تا هر دو طرف را بر بهائیان برانگیزانند و دشمن کنند و خود در آن بین نفوسی را صید نمایند، این است حقیقت حال.^{۱۱۶}

ممکن است برداشت عبدالبهاء از انگیزه های ازلی ها و همچنین انگیزه های نهانی علما و تعقیب منافع شخصی شان سبب آن شده باشد که او، چنان که علاقبند نقل می کند، آن مجلس را هیئتی نمی دید که واقعاً دغدغه آسایش و رفاه خلق را داشته باشد.^{۱۱۷}

۵. نگرانی عبدالبهاء از احتمال سپر بلا شدن بهائیان

از ابتدای جریاناتی که به انقلاب مشروطه مبدل شد، یکی از نگرانی های عبدالبهاء این بود که بهائیان ایران در بحبوحه درگیری ها سپر بلا شوند؛ چنان که در سال ۱۹۰۳ در اصفهان و یزد و برخی نقاط دیگر ایران کشمکش های سیاسی زمینه ساز قتل و غارت بهائیان شد. یونس خان افروخته نیز که در زمان انقلاب مشروطه در عکا و نزد عبدالبهاء بود، از ”تشویش و نگرانی“ عبدالبهاء ”که مبدا اهل بهاء را مثل قضیه یزد و اصفهان هدف قضایا قرار بدهند“ نوشته است.^{۱۱۸} در لوحی که بعدها نگاشته شده، عبدالبهاء برای ادیب العلماء شرح می دهد که چون بعضی از یاران هدایات وی را در

^{۱۱۵} برای مثال، بنگرید به شرح عبدالبهاء از این وضعیت در *مائدة آسمانی*، جلد ۵، ۲۲۵-۲۲۶.

^{۱۱۶} نقل از

Browne, *The Persian Revolution*, 427.

^{۱۱۷} علاقبند، *تاریخ مشروطیت*، ۹.

^{۱۱۸} افروخته، *خاطرات نه ساله*، ۵۳۵.

خصوص بی‌طرف ماندن در قضایای مشروطه‌طلبی تأویل کرده و مداخله کردند، با ملاحظه اینکه «نتیجه آن است که حکومت بهانه نماید و ماده به عضو ضعیف ریزد و جمیع احبای الهی را قتل عام کنند و واسطه صلح نمایند و به سبب این قضیه حکومت نفوذ شدید یابد و اقتدار جدید نماید،» سعی کرد که مداخله آن یاران را قطع کند.^{۱۱۹}

احتمال سپر بلا یا قربانی شدن به‌ویژه مربوط است به آنچه پیش‌تر درباره نقش ازلی‌ها در به خطر افکندن بهائیان گفته شد. در ادامه لوح خطاب به میرزااحمدقائی، عبدالبهاء توضیح می‌دهد که تصمیماتش در شروع انقلاب به این واقعیت مربوط بود که رهبران ملت به تحریک ازلی‌ها همگی برعلیه بهائیان بودند. بنابراین، اگر بهائیان «نام مشروطیت بر زبان» می‌راندند،

حکومت نیز بر عداوت قیام می‌نمود، ماده به جزء ضعیف می‌ریخت. یاران در میان دو طرف شرط مصالحه می‌شدند، حکومت فوراً اعلان می‌کرد مشروطیان جمیعاً بهائی‌اند و نص کتاب اقدس را مجری خواهند، چنان‌که میرزا فضل‌الله نوری در تهران اعلان نمود... لہذا به این وسیله دولتیان دست به کشتن می‌گذاشتند و ملتیان نیز معاونت می‌نمودند، و به کلی یاران را از میان برمی‌داشتند.^{۱۲۰}

یونس‌خان افروخته نیز این گفته عبدالبهاء را ثبت کرده است که اگر بهائیان را از مداخله ممانعت نکرده بود، نه فقط ایشان را «قتل عام» می‌کردند، بلکه «مشروطیت هم جاری نمی‌شد.»^{۱۲۱} در تحلیل نگرش عبدالبهاء درباره انقلاب مشروطه ایران، البته بجاست که امکان وجه‌المصالحه شدن بهائیان و نیز در خطر افتادن خود مشروطیت در صورت مداخله بهائیان منظور شود، اما نباید با افراط در تأکید بر آن از سایر عوامل پیش‌گفته غفلت ورزید. به عبارت دیگر، در پرتو هدایات کلی بهاء‌الله و عبدالبهاء در خصوص تعامل بهائیان با حکومت و ارزیابی وی از موقعیت، می‌توان چنین گفت که در شرایط فرضی که خطر جدی ریشه‌کنی کل جامعه بهائی ایران در میان نمی‌بود و به ضرر خود جریان مشروطه نیز تمام نمی‌شد، چه بسا عبدالبهاء آنها را تشویق به مشارکتی مسالمت‌آمیز، آرام و گفت‌وگومدار در طلب حکومت مشروطه می‌کرد؛

^{۱۱۹} نقل از مازندرانی، اسرار/آثار، جلد ۱، ۸۲-۸۳.

^{۱۲۰} نقل از اشراق خاوری، محاضرات، جلد ۳، ۲۰۰؛ نقل از سلیمانی، مصابیح‌هدایت، جلد ۴، ۵۵۶.

^{۱۲۱} افروخته، خاطرات نه ساله، ۵۳۶.

مشارکتی در چارچوب معیارهایی که در آثار بهاءالله و الواح خود وی مقرر شده بود، ولی قطعاً نه به شیوه معترضان و در ستیز با حکومت. عبدالبهاء به تبع آموزه‌های بهاءالله روش قهرآمیز را به هیچ وجه بر نمی تافت.

شش. جنگ داخلی یا استبداد صغیر (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ تا ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹): صلای عبدالبهاء به اجرای عدالت

در الواح عبدالبهاء طی این دوره می توان سه مضمون اصلی یافت: اول، تقاضا از شاه برای رعایت عدالت به منزله اولین و اساسی ترین شرط حمایت خداوند به منظور استمرار حاکمیت شاه؛ دوم، بیان صریح و قاطع بی طرفی در اختلاف بین مشروطه خواهان و سلطنت طلبان یا حامیان استبداد؛ و سوم، تأییدی صریح و بی ابهام بر اینکه حکومت مشروطه نیاز اجتناب ناپذیر زمانه است.

اینکه سلطنت محمدعلی شاه فقط در صورت رعایت عدالت ممکن بود ادامه یابد و در غیر این صورت حکومتش از حمایت الهی برخوردار نمی گشت در الواح این دوره بارها تکرار می شود. اگرچه در چندین لوح این دعوت آشکار به رعایت عدالت به ضرورت مجازات کسانی ناظر بود که از آغاز سلطنت شاه به بهائیان حمله کرده و آنان را به قتل رسانده بودند، اما سایر الواح عبدالبهاء دامنه ای بس وسیع تر داشت. در حقیقت، از ابتدای سلطنت محمدعلی شاه، و به ویژه در دورانی که او بدون مجلس حکومت کرده بود (یعنی در دوره استبداد صغیر) و جنگی داخلی در کشور در جریان بود، چندین بهائی در نقاط مختلف ایران کشته شده بودند؛^{۱۲۲} از جمله در شهرهای سیرجان در تابستان ۱۹۰۷،^{۱۲۳} در نامق و حصار در استان خراسان در سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹،^{۱۲۴} در تبریز در سال ۱۹۰۸، و در نیریز در بهار سال ۱۹۰۹،^{۱۲۵} در

^{۱۲۲} درباره الواح عبدالبهاء که به این رویدادها اشاره دارند بنگرید به *مائدة آسمانی*، جلد ۵، ۱۹۸ و ۲۵۲؛ *مائدة آسمانی*، جلد ۹، ۳۶-۳۷ و ۹۸.

^{۱۲۳} بنگرید به محمدعلی فیضی، *حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع/۱۳۵۰ش)، ۱۶۰؛ عزیزالله سلیمانی، *مصاییح هدایت* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع/۱۳۴۰ش)، جلد ۵، ۷۰-۱۱۱. سلیمانی نوشته است که سیدیچی سیرجانی در اواخر تابستان ۱۳۴۴ق/۱۹۰۶م به قتل رسید. سلیمانی، *مصاییح هدایت*، ۹۷. با این حال، همین منبع تأیید می کند که این واقعه در دوران سلطنت محمدعلی شاه رخ داده است. سلیمانی، *مصاییح هدایت*، ۸۹. شروع سلطنت او در تاریخ ۲۳ ذی الحجه ۱۳۲۴ق/۸ ژانویه ۱۹۰۷م بود. بنابراین، اولین تابستان سلطنت وی در سال ۱۳۲۵ق بوده است.

^{۱۲۴} حسن فوادى بشروی، *تاریخ دیانت بهایی در خراسان* (دارمشتات، آلمان: عصر جدید، ۲۰۰۷)، ۲۸۸-۲۸۹.

^{۱۲۵} فیضی، *حیات حضرت عبدالبهاء*، ۱۰۷-۱۰۸.

سنگسر نیز در سال ۱۹۰۷ به بهائیان حمله قرار شد.^{۱۲۶} در بیشتر این موارد، آشوب و بی‌نظمی حاصل از التهابات سیاسی موجود زمینه را برای نیروهای بهائی ستیز فراهم می‌کرد تا بلوایی علیه بهائیان به پا کنند و آنها را بدون روبه‌رو شدن با مجازات به قتل برسانند. بر اساس گزارش‌های موجود، می‌توان گفت که در برخی از این وقایع حملات و قتل‌ها هیچ‌گونه ارتباط مستقیمی با حمایت از مشروطیت یا مخالفت با آن نداشتند، جز آنکه آشوب زمینه آزار را فراهم کرده بود.

با این همه، موارد دیگری نیز در دوره استبداد صغیر بود که بهائیان به ظن ارتباط با مشروطیت کشته شدند. در دست‌کم یک لوح، عبدالبهاء تأیید می‌کند که شهرت یافتن بهائیان به هواداری از مشروطیت بود که منجر به قتل آنها در این دوران شد. او همچنین مسبب این اشتها را شیخ فضل‌الله نوری می‌داند و سخنان او را نقل می‌کند که بارها گفته بود «بابی‌ها» این انقلاب را به راه انداختند تا آثار باب، بهاء‌الله، و عبدالبهاء را منتشر کنند. به گفته عبدالبهاء، «این اشتها و آن اهمال سبب فتور گردید.»^{۱۲۷} آنچه در این دوران در دو شهر تبریز و نیریز رخ داد مصداق کامل بیان عبدالبهاءست. مطالعه این دو رویداد پیچیدگی فرایندهای تاریخی دخیل در این حوادث را نیز روشن می‌سازد.

به گفته کسروی، روحانیون در تبریز و طی جنگ داخلی مشروطه‌خواهان را «بابی» می‌نامیدند و فتوای قتل آنها را صادر کردند. او به‌ویژه از حاجی میرزا حسن نام می‌برد، مجتهدی که با محمدعلی‌شاه پیوند داشت.^{۱۲۸} عبدالبهاء نیز از همین مجتهد و فتوایی یاد می‌کند که برای کشتار بهائیان در این دوران صادر کرده است.^{۱۲۹} در ماه‌های اولیه جنگ داخلی، پیش از آنکه مشروطه‌خواهان موفق به تصرف همه قسمت‌های

^{۱۲۶} سلیمانی، مصابیح‌هدایت، جلد ۴، ۵۵۰-۵۵۱. طبق نظر سلیمانی، حوادث سنگسر در ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م رخ داده است و فاضل‌مازندرانی آن را در ضمن رخدادهای ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م آورده است. فاضل‌مازندرانی، ظهورالحق، جلد ۸، قسمت ۱، ۲۹۳-۲۹۸. اما از آنجا که عبدالبهاء طبق منابع فوق‌الذکر توقع داشته که محمدعلی‌شاه مرتکبین وقایع سنگسر را مجازات کند و با توجه به آنکه روایت مازندرانی نشان‌دهنده آن است که بهائیان تلگرامی حاوی شکایت خود به مجلس ارسال داشتند- نکته‌ای که نشان می‌دهد مجلس در آن زمان بر پا بوده- به نظر می‌رسد تاریخ مورد نظر سلیمانی (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م) دقیق‌تر باشد، مگر اینکه فرض کنیم وقایع مزبور در پنج هفته آغازین سلطنت محمدعلی‌شاه، از ۲۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۴ق/ ژانویه ۱۹۰۷م تا پایان سال ۱۳۲۴ رخ داده است.

^{۱۲۷} اشراق خاوری، مائده آسمانی، جلد ۹، ۹۸. در این بیان، مقصود از «همال» کوتاهی محمدعلی‌شاه در مجازات خاطیان است.

^{۱۲۸} کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ۶۲۸.

^{۱۲۹} عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۹، ۳۶-۳۷؛ عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۳، ۱۴۸.

شهر شوند، سلطنت‌طلبان کنترل بیشتر بخش‌ها را در دست داشتند.^{۱۳۰} به گفته میرزااحیدرعلی اسکویی، یکی از بهائیان که شاهد وقایع بود، روحانیون در بخشی از شهر با نام دَوچی جمع شده، یک انجمن اسلامی (اسلامیه) در آنجا تشکیل داده بودند. این روحانیون که مخالف مشروطه‌خواهانی بودند که در قسمت‌های دیگر شهر زندگی می‌کردند، گروه اخیر را بابی می‌نامیدند. اسکویی می‌نویسد زمانی که پیروان این روحانیون سلطنت‌طلب یک مشروطه‌خواه را دستگیر می‌کردند و او را می‌کشتند، به تهران گزارش می‌کردند که یک بابی را کشته‌اند. برای در امان ماندن از این خطرات، مردم اذان می‌گفتند حتی تا چهار ساعت بعد از غروب آفتاب در منطقه‌شان تا ثابت کنند که بابی نیستند. پس از کشتار مشروطه‌خواهان به نام بابی، روحانیون در واقع توجه خود را به پیروان بهاء‌الله در آن شهر معطوف کردند و موضوع را به آنها ربط دادند و چنان‌که اسکویی خود می‌نویسد، ”رشته کار را به احباب پیوند کرده‌اند.“ یک نفر بهائی با نام آقاابراهیم مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در حالی که هنوز زنده بود، او را به اسلامیه بردند و در آنجا میرزاحسن مجتهد به او دستور داد که شخصیت‌های مقدس دیانت بهائی را لعن کند و چون امتناع کرد، چند ساعت او را نگاه داشتند و سپس با خنجر به قتل رساندند. در این اثنا، بهائیان در مورد این تهدید به یکدیگر هشدار می‌دادند و خود را مخفی می‌کردند. با این حال، دست‌کم دو نفر دیگر کشته شدند، از جمله شاگرد اسکویی که جوانی با نام اسد بود. اسکویی خود از شهر گریخت.^{۱۳۱} به امید رسیدگی محمدعلی شاه و مجازات قاتلان و ظاهراً با رهنمودهایی که از عبدالبهاء دریافت کرده بود، اسکویی به روال زمانی که شاه هنوز ولیعهد و حاکم آذربایجان بود، پیام‌هایی برای شاه ارسال و او را از آنچه بر آقاابراهیم رفته بود آگاه ساخت و درخواست رعایت عدالت کرد. اما به گفته اسکویی، دیگر شاه را ”غفلت گرفته جواب نداد.“^{۱۳۲}

ماجرای نیریز در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م شایسته توجه خاص و پرداختن ویژه به پیشینه وقایع است. شرایط آشفته دوران جنگ داخلی امکان شکل‌گیری نوعی حکومت مذهبی منطقه‌ای را در بخشی از استان فارس، که به خاطر آب و هوایش گرمسیر خوانده می‌شد (لار و حومه‌اش) فراهم ساخت. روحانی برجسته شیعه، شیخ

^{۱۳۰} برای بررسی جامعی از تاریخ پیچیده این دوران در تبریز بنگرید به

Amanat, Iran, 352-359.

^{۱۳۱} اسکویی، تاریخ امری آذربایجان، ۵۸-۶۰.

^{۱۳۲} اسکویی، تاریخ امری آذربایجان، ۸۸-۸۹.

عبدالحسین لاری، با بهره‌گیری از نفوذ مذهبی خود در میان مردم منطقه قدرت سیاسی در سطح منطقه را به دست گرفته بود. او لشکری برای خود سازماندهی کرد، واحد پولی به وجود آورد، به اسم خود تمبر چاپ کرد و بر علیه مخالفانش اعلام جهاد کرد.^{۱۳۳} در این اثنا، در نیریز استان فارس هم یک درگیری شخصی مرتبط با ازدواج و طلاق میان سید اشرف شیخ‌الاسلام، حاکم شرع بانفوذ شهر و فرماندار محلی هوادار مشروطه، سبب شد که شیخ‌الاسلام شیخ عبدالحسین لاری را برای گرفتن قدرت از دست حاکم نیریز به آنجا دعوت کند.^{۱۳۴} لاری از پیروان شیخ فضل‌الله نوری، روحانی مشروطه‌ستیز بود که مشروطه‌طلبان را بابی می‌نامید. لاری نیز همچون نوری معتقد بود که قوانین حاکم بر کشور باید بر اساس شریعت باشد و مانند نوری دشمن سرسخت بهائیان بود. لاری با استفاده از این فرصت و با اجابت دعوت شیخ‌الاسلام نیریز، شاگرد خود، شیخ زکریا کوهستانی، را برانگیخت تا به نیریز هجوم آورده، حاکم محلی را سرنگون کند و جای او را بگیرد. شیخ زکریا سال‌ها بود که عملاً بر دوازده روستای مناطق کوهستانی اطراف نیریز فرمان می‌راند و چون یک یاغی از پرداخت مالیات به دولت مرکزی امتناع می‌ورزید. شیخ زکریا در ۲۲ صفر ۱۳۲۷/ق ۱۵/ مارس ۱۹۰۹م به نیریز حمله کرد. به‌رغم مقاومت حکومت محلی، لشکریان شیخ فقط در دو روز قسمت اعظم شهر را فتح کردند. با دعوت مردم نیریز به یک گردهمایی انبوه، شیخ زکریا فتوای شیخ عبدالحسین لاری را در خصوص سرنگونی حکومت محلی هواخواه مشروطه و کشتن بهائیان و تالان و تاراج خانه‌هایشان اعلان کرد. او توضیح داد که یگانه هدفش از حمله به نیریز این دو بوده‌اند (حکومت هواخواه مشروطه و بهائیان)؛ دیگران در امان بودند. در روزهای آتی، در مقر حکومت محلی هواخواه مشروطه، باقی‌مانده افراد او همراه با تعدادی از بهائیان در برابر مردان شیخ زکریا به

^{۱۳۳} بنگرید به حبیب‌الله افغان، *تاریخ امری شیراز*، ۵۷۰-۵۷۳. اگرچه تاریخ‌هایی که افغان در زمینه قدرت گرفتن لاری و حادثه نیریز ثبت کرده است در فاصله دوره جنگ داخلی یا استبداد صغیر قرار می‌گیرد، به اشتباه نوشته که این حوادث بعد از پایان جنگ داخلی به وقوع پیوسته است. افغان، *تاریخ امری شیراز*، ۵۶۷ و ۵۷۲.

^{۱۳۴} محمدشفیع روحانی نیریزی، *لمعات الانوار: شرح وقایع نیریز شورانگیز* (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع/۱۳۵۴ش)، جلد ۲، ۲۶-۳۸. در *لمعات الانوار*، روحانی نیریزی، شاهد عینی حوادث، دقیق‌ترین و یکدست‌ترین روایت تاریخی را از آنچه در دوران استبداد صغیر در نیریز رخ داد، به دست می‌دهد. در مقام مقایسه، روایت افغان از این دوره از انقلاب مشروطه در *تاریخ امری شیراز* شامل برخی عبارات غیردقیق و فاقد انسجام تاریخی است. متأسفانه این عدم دقت در ترجمه انگلیسی متن نیز بدون درج پاورقی‌های اصلاحی رخ داده است: بنگرید به آهنگ ربانی، *The Genesis of the Babi and Baha'i Faiths in Shiraz and Fars* در تحقیقات اخیر به این ترجمه بدون ارزیابی انتقادی استناد می‌شود که باعث تداوم انتشار نکات غیردقیق آن شده است.

مبارزه پرداختند، در حالی که اغلب بهائیان در حال فرار از شهر بودند. شیخ زکریا به پیروزی در جنگ و در اجرای فتوای لاری فرمان به دستگیری و قتل مردان بهایی داد و زنان و کودکان زیر ده سال را مستثنا کرد. او جایزه‌ای دویست تومانی برای زنده دستگیر کردن هر بهائی و تحویل او و جایزه‌ای صد تومانی هم برای سر هر بهائی مرده تعیین کرد. کشتارها در روز نوروز ۱۳۲۷ ق/۲۱ مارس ۱۹۰۹ م شروع شد و هجده بهائی ظرف چند روز به قتل رسیدند.^{۱۳۵}

عبدالبهاء با اطلاع از این حوادث، در سراسر دوران استبداد صغیر پیغام‌هایی به محمدعلی‌شاه فرستاد، و حتی به او نامه‌ای نوشت و خواستار اجرای عدالت شد و تأکید کرد که حمایت خداوند برای سلطنتش منوط به مجازات خاطیان است.^{۱۳۶} او در لوحی اشاره می‌کند که مداخله حکومت و اجرای عدالت در مورد قتل دو فرد اسماعیلی منجر به توقف آزار و شکنجه اسماعیلیان شد. سپس می‌افزاید:

اگر حمایت اسماعیلیان از این جهت است که آن نفوس منتسب به محمدخان رئیس اسماعیلیان اند و او در تحت حمایت دولت خارجه است، لهذا دادخواهی شد، این مظلومان نیز در ظل حضرت احدیت‌اند. به حضور اشرف اولیای امور عرضه دارید از سرشک دیده یتیمان ستمدیدگان حذر لازم زیرا سیل خیز است و از دود آه مظلومان پرهیز باید، زیرا شررانگیز است. تأیید و توفیق از عدل و دادخواهی حاصل گردد.^{۱۳۷}

در لوحی دیگر، عبدالبهاء با اشاره به اخبار غم‌انگیز تبریز قاطعانه اظهار می‌دارد که کوتاهی در رعایت عدالت منجر به محرومیت وی از تأییدات الهی خواهد شد که اشاره‌ای غیرمستقیم به از دست دادن قدرت است. واسطه ارسال الواح و پیام‌ها به محمدعلی‌شاه در این زمان، به احتمال قوی ولی‌الله‌خان ورقا (م. ۱۹۵۵) بوده است که برادرش، عزیزالله، پیش از آن با شاه در ارتباط بود. ولی‌الله‌خان، دانش‌آموخته

^{۱۳۵} روحانی تبریزی، *لمعات الانوار*، جلد ۲، ۳۸-۱۱۰. برای روایت شخصی غم‌انگیز از رویدادها بنگرید به محمدشفیع روحانی، *خاطرات تلخ و شیرین* (هوفهایم، لانگنهاین: مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۵۰ بدیع/۱۹۹۳ م)، ۱۲-۲۰. آیتی نیز شرحی از حوادث را با پاره‌ای بی‌دقتی‌ها در بیان موضع سیاسی لاری و شیخ زکریا به دست داده است. بنگرید به آیتی، *کوکب الدریه*، جلد ۲، ۱۶۸-۱۷۳. روایت *لمعات الانوار* از حوادث و تحولات سیاسی کشور و منطقه در آن ایام دقیق‌تر از سایر منابع موجود به نظر می‌رسد.

^{۱۳۶} عبدالبهاء، *مائده آسمانی*، جلد ۹، ۹۸؛ نقل از سلیمانی، *مصباح هدایت*، جلد ۴، ۵۵۴-۵۵۵. همچنین، بنگرید به گفته‌های ثبت‌شده در زرقانی، *بدایع الانوار*، جلد ۱، ۱۶۸-۱۶۹.
^{۱۳۷} عبدالبهاء، *مائده آسمانی*، جلد ۵، ۲۵۲-۲۵۳؛ جلد ۹، ۸۰-۸۱.

مدرسه تربیت و دبیرستان امریکایی تهران، سال‌ها در کالجی در بیروت و دانشگاهی در لندن به ادامه تحصیل پرداخته بود.^{۱۳۸} بر طبق شرح حالی که از خود نگاشته است، در تابستان ۱۹۰۹ عبدالبهاء به او دستور داد که “برای انجام مأموریتی” به ایران مراجعت کند.^{۱۳۹} پس از بازگشت شغلی در دربار پیدا کرد. به نظر می‌رسد مقصود عبدالبهاء از شخصی که از نزدیک در خدمت شاه بود و پیام‌های خود برای شاه در خصوص رعایت عدالت به منزله شرط شمول تأیید الهی را از طریق او ارسال می‌کرد، ولی‌الله‌خان باشد.^{۱۴۰}

فراخواندن محمدعلی‌شاه به رعایت عدالت به هیچ‌وجه محدود به درخواست مجازات کسانی که به بهائیان حمله کرده و آنان را به قتل رسانده بودند نبود. در یکی دیگر از الواح خود، که در حدود سپتامبر ۱۹۰۸ یعنی تقریباً سه ماه بعد از به توپ بستن مجلس نوشته شده است، عبدالبهاء نکات قابل توجهی را در این باره بازمی‌گوید و همچون قبل بر بی‌طرفی در نزاع میان مشروطه‌طلبان و طرفداران استبداد تأکید می‌کند.^{۱۴۱} در این لوح خطاب به محفل روحانی تهران، به عبارتی که پیش‌تر گفته بود اشاره و تصریح می‌کند که تحقق آن عبارت منوط به رعایت عدالت و برابری است و اینکه در غیر این صورت، خداوند مطابق اراده خود عمل خواهد کرد.^{۱۴۲} برای خواننده آشنا با الواح عبدالبهاء، مشخص است که اشاره او به این عبارت است که محمدعلی‌شاه می‌تواند “ملک عادل” باشد،^{۱۴۳} و اینکه آن توصیف و تأیید خداوند تماماً منوط به این است که شاه حقیقتاً عدالت را به موقع اجرا درآورد. آنچه عبدالبهاء در ضرورت اجرای عدالت می‌گوید، طیف وسیعی را در بر می‌گیرد، فراتر از صرف

¹³⁸Valiyu'lláh Varqá “Autobiography,” *The Bahá'í World* 111,112,113,115,116,117, 118 and 119 of the Bahá'í Era 1954-1963 (Haifa, Israel: The Universal House of Justice, 1970), 831-832.

مهدی ورقا، *خوشه‌هایی از خرم‌ن/ادب و هنر، شماره ۵ (۱۹۹۴)*، ۴۵-۵۱؛ فاضل مازندرانی، *ظهورالحق*، جلد ۸، قسمت ۱، ۴۹۵-۴۹۶.

¹³⁹Varqá, *Autobiography*, 832.

گفتنی است در منبعی دیگر، تاریخ مراجعت ولی‌الله‌خان به ایران تابستان ۱۲۸۷ ش ضبط شده است: ورقا، “خاندان ورقا”، ۴۷. تابستان ۱۲۸۷ ش مطابق است با تابستان ۱۹۰۸ م که یک سال قبل از تاریخی است که در زندگی‌نامه خودنوشت او به انگلیسی ثبت شده است. احتمال دارد که متن انگلیسی ترجمه‌ای از فارسی باشد که در آن معادل ۱۲۸۷ ش اشتباهاً ۱۹۰۹ م درج شده باشد. در هر حال، آنچه ذکرش در این مقاله اهمیت دارد، این است که دوره کار ولی‌الله‌خان در دربار در دوران استبداد صغیر بوده است.

^{۱۴۰}بنگرید به سلیمانی، *مصباح هدایت*، جلد ۴، ۵۵۴.

^{۱۴۱}عبدالبهاء، *مکاتیب*، جلد ۴، ۱۳۶-۱۴۰.

^{۱۴۲}اشاره به قرآن، سوره ۲، آیه ۴۰.

^{۱۴۳}نقل از فاضل مازندرانی، *مروخلق*، جلد ۴، ۴۴۸.

مجازات کسانی که بهائیان را کشتند یا شکنجه کردند و شامل کسانی که با شاه ستیزه کرده بودند نیز می‌شود:

نفوس هر چند پرخاش جویند و جسور و بی‌باک‌اند، ولی باید فکر راحتی نمود و اسباب سهولتی فراهم آورد. چشم از قصور پوشید و گناه نادانان را بخشید و اسباب امنیت عمومی فراهم آورد.^{۱۴۴}

همچنین، در همان لوح که پس از تعطیل مجلس به دست محمدعلی شاه و ادامه سلطنت مستبدانه وی نوشته شده، عبدالبهاء اتهاماتی را که «بدخواهان» به بهائیان نسبت داده و آنان را هواخواه استبداد و مخالف مشروطیت قلمداد کرده‌اند با قاطعیت رد می‌کند و بر بی‌طرفی بهائیان در مواجهه با درگیری‌های بین دو گروه تأکید می‌کند.^{۱۴۵} همچنین، عبدالبهاء در الواح این دوره بر تفاوت بین رفتار سیاسی پیروان میرزایحیی و بهائیان تأکید می‌کند: «بلی، چند نفر بایی، نه بهائی، از اتباع میرزایحیی در امور ملتیان مداخله نمودند، اما بهائیان الحمدلله اطاعت امر حضرت بهاء‌الله نمودند و در امور سیاسیه مداخله نکردند.»^{۱۴۶} روشن است که هدف او متمایز کردن دو گروه بوده است و رفع ابهام ناشی از بایی‌نمیدن هر دو گروه (باییان و بهائیان) که در بین مردم معمول بود. پرهیز از مداخله در درگیری‌های بین دو طرف طی جنگ داخلی (دوره استبداد صغیر) در عین پذیرش اصولی مشروطیت همچنان موضع عبدالبهاء در این برهه است. حتی در الواح همین دوران که دوباره شاه در نبود مجلس بر تخت نشسته بود، آشکار است که عبدالبهاء در اساس و اصول بی‌تردید حکومت مشروطه را می‌پسندید، و حتی آن را ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانست. نگاهی دقیق‌تر به لوحی به تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۰۹ خطاب به کسی که او را تنها با عنوان «جناب محترم» می‌خواند ضروری است. او در آغاز می‌نویسد:

هر امری را مقاومت توان جز مقتضای زمان که مقاومت مستحیل است زیرا زمان را مقاومت و مقتضی آن را غلبه نتوان... در این عصر و زمان حکومت بالاستقلال [= حکومت استبدادی] ممتنع و محال زیرا هزار مشکلات هر دم رخ دهد و راحت جان و سلامت وجدان به کلی منسلب گردد. حکومت را فراغت نماند و رعیت را آسایش و راحت مفقود گردد.^{۱۴۷}

^{۱۴۴} عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۴، ۱۳۸-۱۳۹.

^{۱۴۵} عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۴، ۱۳۶-۱۳۸.

^{۱۴۶} عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۴، ۱۸۰.

^{۱۴۷} عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۱۷ آرشیو ملی بهائی (لجنة ملی محفظة آثار و آرشیو امر، ۱۳۵۴/۱۳۲ش)، ۲۳۳.

در ادامه و بلافاصله آنچه را مکرراً گوشزد کرده بود در ارتباط تنگاتنگ با ضرورت مشروطیت حکومت معنی می‌کند:

به کرات و مراتب بالنسبه در محررات [=نامه‌ها، نوشته‌ها] از پیش مرقوم گشت و حال نیز تکرار می‌شود که تا دولت و ملت مانند شیر و شهد با هم نیامیزد نجات و فلاح محال است. هذا هو الحق، جز این چاره‌ای نیست.

آن‌گاه به تاریخ استناد می‌کند که دول مستبد هر قدر در مقابل ملت مقاومت کردند، "عاقبت مجبور بر تأسیس حکومت قانونیه دستوریّه [=حکومت مبتنی بر قانون اساسی] شدند،" و مثالی که از حیث زمان و مکان هر دو به مخاطب نزدیک است اضافه می‌کند: "در سنه سابق امیر قره‌باغ به طیب خاطر و صداقت نفس حکومت مستقله مقننه خویش دستوری کرد." ۱۴۸ جمله اخیر یادآور گفته او درباره روش مسالمت‌آمیز مشروطه‌طلبی و پذیرش لابد آن "به طیب خاطر" از جانب پادشاه است که پیش از این ذکر آن رفت و گفته شد می‌تواند اشاره‌ای باشد به رفتاری که از شاه توقع می‌رود و پیامی در این باره برای او. ۱۴۹ آنچه عبدالبهاء در ادامه اضافه کرده، این ظن را قوی‌تر می‌کند که ممکن است کل لوح حاوی پیامی دیگر برای محمدعلی شاه باشد: "حال اگر راحت جان و مسرت وجدان لازم باید به نوع خوشی و طرز دلکشی در میان دولت و ملت آمیزش خواست" و برای استمرار رابطه سازنده بین آن دو پیشنهاد می‌کند پیمانی باید بین دولت و ملت برقرار گردد که حقوق هر دو طرف را به وضوح بیان کند و دول دیگر هم ناظر باشند که "هیچ طرف تجاوز" نکند. ۱۵۰ این ظن که لوح مذکور در واقع پیامی به واسطه "جناب محترم" برای شاه در ضرورت اعاده مجلس و مشروطیت باشد، با دقت در لوحی دیگر به یقین نزدیک می‌شود. در لوح اخیر، خطاب به ابن ابهر، از یادیان امرالله، که حدود ماه می ۱۹۰۹ نگاشته شده، عبدالبهاء از دریافت تلگراف جدیدی حاکی از "بشارت اتحاد دولت و ملت" و اینکه "علیحضرت امر به اجراء مشروطیت فرموده‌اند" می‌نگارد و در ادامه مطلبی را می‌نویسد که با توجه به قرائن می‌باید راجع به لوح خطاب به "جناب محترم" باشد:

از قضای اتفاق یک ماه پیش شخص مهمی از امرا دستورالعملی خواست. در جواب مرقوم شد که فلاح و نجات محصور در اتحاد دولت و ملت است.

۱۴۸ عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب شماره ۱۷، ۲۳۴.

۱۴۹ بنگرید به بخش چهارم همین نوشته و لوح نقل شده از مجموعه علی‌کبر میلانی، ۱۳۵-۱۳۶.

۱۵۰ عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب شماره ۱۷، ۲۳۴.

تا دولت و ملت مانند شیر و شکر نیامیزد، راحت و آسایش ممتنع و محال است. پس باید که در میان دولت و ملت معاهده‌ای مجرا شود و حقوق طرفین مثبت و مضبوط و مبین و معین گردد تا هیچ یک تجاوز نتوانند.^{۱۵۱}

آنچه تلگرافی در مورد اجرای مشروطیت و اتحاد بین ملت و دولت به اطلاع عبدالبهاء رسیده است، باید مربوط به موافقت محمدعلی شاه برای راه‌اندازی دوباره مجلس و برقراری مجدد مشروطیت باشد. بنا بر آنچه ادوارد براون در این زمینه می‌نویسد، این امر در تاریخ دهم می ۱۹۰۹ اتفاق افتاد که با زمان تلگرافی که ابن ابهر در این باره برای عبدالبهاء فرستاده است، تطبیق می‌کند. بنا بر گفته براون، در ۲۲ آوریل آن سال نمایندگانی از انگلستان و روسیه یادداشت مشترک شدیدالحنی برای شاه فرستادند که بر اثر سیاست‌های ارتجاعی او اوضاع مملکت به قهقرا رفته و چنان که به توصیه‌های ایشان عمل نکند، او را به خود وا خواهند نهاد و هیچ حمایتی از او نخواهند کرد. مهم‌ترین این توصیه‌ها برقراری مجدد مشروطیت، تعیین تاریخی برای انتخابات مجدد مجلس و تشکیل مجلس بود. بالاخره در روز ۱۰ ماه می شاه تسلیم شد و قول داد که قانون اساسی را مجدداً "بدون هیچ تغییری" برقرار سازد و به محض آنکه قانون جدید انتخابات تهیه شود، ترتیب تشکیل مجلس را در همان محل سابق (بهارستان) بدهد.^{۱۵۲} اما دنباله داستان بر کسی پوشیده نیست. نیروهای ملی که به سوی پایتخت در حرکت بودند به شاه و قول او اعتمادی نداشتند. این نکته نیز قابل توجه است که سال‌ها بعد سیدحسن تقی‌زاده، یکی از چهره‌های رادیکال برجسته در میان مشروطه‌خواهان، افسوس می‌خورد که چرا در آن زمان موضع آشتی‌جویانه‌تری پیش نگرفته بود. به گفته کاتوزیان، این نکته‌ای آموزنده است که تقی‌زاده که زمانی تربیون روشنفکری انقلابیون رادیکال به شمار می‌رفت، در سالخوردگی نزدیکی از دوستان نزدیکش اظهار داشت که از اینکه پیشنهاد محمدعلی شاه پیش از خلع شدن را در خصوص بازگشت به حکومتی مشروطه قاطعانه رد کرد سخت پشیمان است.^{۱۵۳}

^{۱۵۱} وحید رافتی، *یادنامه ابن ابهر* (هوفهایم: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۲۰۱۶)، ۳۳۰. این نکته را باید افزود که به گفته امانت، محمدعلی شاه از همان ابتدای استبداد صغیر طی دو اعلامیه سلطنتی اعلان داشته بود که با حذف آشوبگران و نفوس فاسدالعقیده بر آن است که رژیم "صحیح" مشروطه را ظرف سه ماه مستقر گرداند؛ قوی که عملی نشد. امانت اضافه می‌کند که شاه برای حفظ ظاهر هم که شده بود، دوست داشت خودش را طرفدار رژیم مشروطه بنامد. بنگرید به Amanat, Iran, 350.

^{۱۵۲} Browne, *The Persian Revolution*, 293-295.

^{۱۵۳} تقی‌زاده تأسف خود را در این خصوص به ایرج افشار ابراز کرده بود. بنگرید به Katouzian, *The Persians*, 186, 405.

بر طبق دو لوحی که بررسی شد، عبدالبهاء در این دوران شخص شاه یا اطرافیان او را در مورد گریزناپذیر بودن مشروطیت متذکر می‌ساخته، بر برقراری مجدد آن تشویق می‌کرده و برای تداوم آن راه پیش نهاده است. اما نه مجلس در دوره او مجدداً تشکیل شد و نه بر اجرای عدالت همه‌جانبه، چنان که عبدالبهاء مکرراً تأکید کرده بود، همت گماشت. سلطنت محمدعلی شاه در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ به پایان رسید. مشروطه‌خواهان گیلان و اصفهان متحد شده، عازم تهران شدند و قزاق‌های شاه را شکست داده، شهر را فتح کردند. شاه به سفارت روسیه در ایران پناهنده شد و بدین ترتیب، مرحله جدیدی در انقلاب مشروطه آغاز گردید.^{۱۵۴}

هفت. مجلس دوم و پس از آن

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۹، نیروهای ملی‌گرای فاتح که وارد پایتخت شده بودند رسماً کناره‌گیری محمدعلی شاه از تخت سلطنت قاجار را اعلام و فرزند خردسالش، سلطان احمد (۱۸۸۹-۱۹۳۰) را به عنوان شاه جدید، همراه با یک رجل سیاسی قاجار به عنوان نایب‌السلطنه، معرفی کردند. مجلس دوم بر اساس قانون انتخاباتی جدید انتخاب شد و در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ اولین جلسه خود را تشکیل داد. در این مجلس، جناح‌گرایی حاکم و دو‌گرایی سیاسی گسترده در حال ظهور بود: اعتدالیون و دموکرات‌عامیون. محمدعلی شاه مخلوع تلاش کرد با کمک چند هزار تن از عشایر ترکمن سلطنت را باز پس گیرد، اما شکست خورد. روس‌ها از اینکه مجلس یک نفر امریکایی، مورگان شوستر، را به سمت خزانه‌دار کل ایران منصوب کرده بود ناراضی بودند. وقتی شوستر اقدام به مصادره اموال یکی از شاهزادگان قاجار بابت غرامت مالیات‌های پرداخت‌نشده کرد، روس‌ها اعتراض کردند و مدعی شدند که این اموال وثیقه شاهزاده در عوض بدهی‌های او به بانک روس بوده است. در نوامبر ۱۹۱۱، روس‌ها با ارسال اولتیماتومی خواستار عزل شوستر شدند. مجلس اولتیماتوم را رد کرد، اما زمانی که ارتش روسیه به سمت تهران به حرکت درآمد، کابینه در دسامبر ۱۹۱۱ مجلس را منحل کرد، اولتیماتوم را پذیرفت و شوستر را بر کنار کرد.^{۱۵۵} مجلس سوم تا دسامبر ۱۹۱۴ تشکیل نشد.

¹⁵⁴Katouzian, *The Persians*, 186.

¹⁵⁵بنگرید به

Amanat, *Iran*, 263-273; Katouzian, *The Persians*, *Afary, The Iranian Constitutional Revolution*, 255-283; Mangol Bayat, *Iran's Experiment with Parliamentary Governance: The Second Majlis, 1909-1911* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2020).

از جمله مضامین الواح عبدالبهاء در این دوره ترغیب ایادیان امرالله به تلاش برای عضویت در مجلس است. لوح حاوی این موضوع در حدود آوریل ۱۹۱۱، زمانی که مجلس دوم بر سر کار بود، نوشته شده است.^{۱۵۶} چند ماه بعد، ظاهراً به دنبال مطالعه این لوح، یونس خان افروخته از عبدالبهاء تقاضای هدایت بیشتری در خصوص این دستورالعمل کرده بود و پاسخ عبدالبهاء نکات مهمی را درباره موضوع این بخش روشن می‌سازد. عبدالبهاء توضیح می‌دهد که پیش‌تر، به علت نزاعی که در جریان بود (اشاره‌ای آشکار به درگیری مابین محمدعلی‌شاه و مجلس در دوره تصدی مجلس اول)، مقتضای حکمت متفاوت بود با آنچه شرایط کنونی ایجاب می‌کند. عین گفته او از این قرار است: "اول حکمت چنین اقتضا می‌نمود، زیرا نزاع بود و حالا حکمت چنین اقتضاء می‌نماید."^{۱۵۷} چنان که پیش‌تر اشاره شد، عبدالبهاء در زمان مجلس اول اظهار داشته بود: "ما وقتی از مجلس ستایش نمائیم که با حکومت امتزاج شیر و شکر نماید."^{۱۵۸} دیگر با تشکیل مجلس دوم اختلافی بین مجلس و دربار نبود و بنابراین، عبدالبهاء تشویق به عضویت در مجلس می‌کرد.

بر اساس استدلالی که عبدالبهاء برای افروخته مطرح می‌کند، می‌توان استنباط کرد که از نظر عبدالبهاء اصل عدم مداخله در سیاست‌های حزبی به منزله بسط طبیعی و نتیجه منطقی اصل اطاعت از حکومت قانونی متبوع است. هدایت اولیه او به بهائیان که از مقابله با حکومت اجتناب کنند و توصیه‌اش در زمان مجلس دوم درباره تلاش برای فرستادن ایادیان امر به عنوان نمایندگان بهائیان به آن مجمع را باید در پرتو این دو اصل درک کرد. به این ترتیب، زمانی که اعتراضات در جریان بود، ماهیت فعالیت‌ها سبب می‌شد که همراهی با قیام‌کنندگان در حکم مخالفت با دولت قانونی باشد و بنابراین عبدالبهاء یاران را به کناره‌گیری از آن توصیه می‌کرد. اما پس از خلع محمدعلی‌شاه و در زمان تشکیل مجلس دوم، مشارکت دیگر به معنای فعالیت بر علیه حکومت مشروع و قانونی نبود و لذا عبدالبهاء مؤمنان را تشویق کرد که ایادیان امر را به مجلس گسیل دارند تا فعالانه در آن ایفای نقش کنند و سهمی در بهبود

^{۱۵۶} بنگرید به عبدالبهاء، مکاتیب، جلد ۲، ۲۵۷-۲۶۳؛ یادداشت دایره تحقیق بیت‌العدل اعظم، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۹۵، مندرج در یزدانی، *اوضاع اجتماعی ایران*، ۴۲۳.

^{۱۵۷} بنگرید به لوح مذکور در یادداشت دایره تحقیق بیت‌العدل اعظم، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۹۵، مندرج در یزدانی، *اوضاع اجتماعی ایران*، ۴۲۳.

^{۱۵۸} مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۱۶ آرشیو ملی بهائی، ۲۱۵.

اوضاع کشور داشته باشند.^{۱۵۹} آنچه این برداشت را بیشتر تأیید می‌کند توضیحاتی است که عبدالبهاء در خصوص معنی اصل عدم مداخله در سیاست به عزیرالله‌خان ورقا داده است:

از عدم مداخله در امور سیاسی مقصود این نیست که یاران الهی از خدمات دولت و ملت اجتناب و احتراز نمایند. خدمت دولت و ملت فرض است. مقصد این است که احزاب سیاسی تشکیل ننمایند و بر دولت حاضره اعتراض نکنند.^{۱۶۰}

موضوعی دیگر نیز در الواح عبدالبهاء در این دوره آمده که شایان ذکر است: اشاره‌ای به تشکیل احزاب و درگیری‌های بین آنها و این واقعیت که ازلی‌ها با استفاده از این جناح‌گرایی برای بهائیان دشمن‌تراشی می‌کردند. هر حزبی که دست بالا را داشت، ازلی‌ها بهائیان را حامی حزب مخالف آن می‌نمایاندند. عبدالبهاء همچنین اظهار تأسف می‌کند از اینکه «این نفوس مفتریه در رگ و ریشه‌ی احزاب مختلفه حلول نموده‌اند و ایران را نمی‌گذارند آرام گیرد و هر فساد می‌خواهند می‌کنند و سروران مملکت به کلی از این قضیه غافل».^{۱۶۱}

بیانات شفاهی عبدالبهاء درباره‌ی انقلاب مشروطه ایران همچنین نشان‌دهنده‌ی آن است که به عقیده‌ی او، برای استقرار سالم و پایدار مشروطیت در ایران برخی تمهیدات فرهنگی، به‌ویژه در سطح اخلاقیات و آنچه مربوط به حوزه‌ی ارزش‌هاست، ضروری است. وقایع‌نگار سفرهای عبدالبهاء به غرب اظهاراتی از او در این باره ثبت کرده است. پروفیسور ادوارد براون، ایران‌شناس شهیر که در سفر عبدالبهاء به لندن پس از شرکت در جلسه‌ی عمومی سخنرانی او تقاضای ملاقات خصوصی می‌کند و از عبدالبهاء درباره‌ی وضع در ایران و عثمانی می‌پرسد، از زبان او می‌شنود: «باید کوشید تا اخلاق ملت تبدیل شود و استعداد مشروطه و امور سائر حاصل گردد و الا هر روز مشکلاتی رو دهد و

^{۱۵۹} مدت زیادی نگذشت که عبدالبهاء بهائیان را به پرهیز از سعی در عضویت مجلس امر کرد. این تغییر عقیده چند دلیل داشت، از جمله اینکه مجلس اساساً به حد صحنه‌ی درگیری بین احزاب تقلیل یافته و بی اثر و ثمر شده بود. جزئیات این امر در یادداشتی از دایرة تحقیق بیت‌العدل اعظم شرح داده شده است. بنگرید به یزدانی، *اوضاع اجتماعی ایران*، ۴۳۲-۴۳۴.

^{۱۶۰} لوح مذکور در یادداشت دایرة تحقیق بیت‌العدل اعظم، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۹۵، مندرج در یزدانی، *اوضاع اجتماعی ایران*، ۴۳۳.

^{۱۶۱} عبدالبهاء، *مائدة آسمانی*، جلد ۵، ۲۲۶.

یأس و پریشانی بیشتر شود.^{۱۶۲} عبدالبهاء زمانی دیگر در همین زمینه می‌گوید ایرانیان می‌بایست حداقل به «تواریخ ملل و ممالک متمدنه» توجه می‌کردند و فرانسه را مثال می‌زند که ابتدا حکومتی مبتنی بر قانون در آن مستقر شد و آن‌گاه ملت، در پرتو حاکمیت قانون، ظرفیت پیشرفت در امور را کسب کرد. و بعد می‌افزاید: «ایرانی که سال‌ها خراب بود و اهالی به کلی از قانون بی‌خبر و نفوس بی‌تجربه چگونه ممکن است یک‌مرتبه بتوانند حکومت مشروطه را محافظه و ترویج نمایند.»^{۱۶۳}

اشاره عبدالبهاء به «ممالک متمدنه» را نباید اشتباه فهمید. گفته‌های او در اشاره به اوضاع ایران پس از انقلاب مشروطه در موضعی دیگر دال بر آن است که خواست ایرانیان برای دستیابی به «مدنیت» خوب است، مشروط بر آنکه بر اساس «اخلاق رحمانی» استوار باشد. «مدنیت ظاهری» که جلوه‌اش در توپ و تفنگ و ابزار ویرانگری است، «مدنیت نیست.» او می‌گوید اگر «مدنیت الهی» موجود باشد، «مدنیت ظاهری هم بالطبع حاصل می‌شود.» سپس روشن می‌سازد که منظور از مدنیت الهی چیست. از یهودی عرب امانت‌داری حکایت می‌کند که در قرن ششم در سوریه می‌زیست و بر آن بود که از امانتی که عمروالقیس شاعر به وی سپرده بود محافظت کند، لذا در برابر حاکم محل که به دنبال تصاحب اموال عمروالقیس بود ایستاد و حتی با او جنگید تا بدانجا که جان یکی از پسرانش را بر سر این کار گذاشت. عبدالبهاء با بیان این حکایت می‌پرسد، «حال در کدام یک از نقاط اروپا چنین تمدنی پیدا می‌شود.»^{۱۶۴} بنابراین، آنچه عبدالبهاء ضروری می‌داند، در وهله اول و مهم‌تر از هر چیز تغییر در سطح اخلاق و ارزش‌هاست. و این کاملاً مطابق با توصیه میرزا حسن ادیب طالقانی به دوستان مشروطه‌طلبش است که روشن می‌کند وی در حقیقت هدایت عبدالبهاء را به آنها منتقل می‌کرده است.

در نظر عبدالبهاء، تغییر حقیقی در شخصیت اخلاقی در نتیجه احیای روحانی حاصل خواهد شد. برنامه عبدالبهاء را برای اعزام دانشمند بهائی، اسدالله فاضل مازندرانی (م. ۱۹۵۷)، برای دیدار ملا محمد کاظم خراسانی (م. ۱۹۱۱)،^{۱۶۵} یکی

^{۱۶۲} نقل از زرقانی، *بدایع الآثار*، جلد ۲، ۲۹.

^{۱۶۳} زرقانی، *بدایع الآثار*، جلد ۲، ۱۰۴-۱۰۵.

^{۱۶۴} مؤید، *خاطرات حبیب*، جلد ۱، ۵۱-۵۰.

^{۱۶۵} درباره آخوند خراسانی بنگرید به

Mateo Mohammad Farzaneh, *The Iranian Constitutional Revolution and the Clerical Leadership of Khurasani* (Syracuse: Syracuse University Press, 2015).

از سه روحانی عالی‌رتبه شیعه حامی مشروطه ساکن نجف، در پرتو این امر باید ملاحظه کرد. دست‌کم در دو لوح خطاب به ایادی امر، محمدتقی ابن ابهر، عبدالبهاء دستور داده است که فاضل مازندرانی برای ملاقات با خراسانی عازم نجف شود و دستورالعمل‌های مشروحی درباره چگونگی رفتار فاضل در ملاقات با خراسانی داده است: فاضل باید رفتاری توأم با احترام و درایت داشته باشد. پیامی که قرار بود به وی داده شود، در حقیقت دعوت او به پذیرش ظهور بهاءالله به منزله یگانه درمان روند روبه‌رشد بی‌دینی بود. قرار بود فاضل به خراسانی بگوید که قدرت علما به وضوح رو به زوال است. "جمع خلق اروپا مشرب" می‌شوند و "اساس دین به کلی مضطرب و متزلزل گردد... مگر آنکه به نفثات روح‌القدس دل‌ها زنده و نفوس آزاد شوند و دوری جدید به میان آید."^{۱۶۶} اگرچه فاضل در حدود جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ ق/می-ژوئن ۱۹۱۰ م در معیت دوستی عازم نجف شد، اما موفق به ملاقات با آخوند خراسانی نگشت. آنها در همان روزهای نخست پس از ورودشان به نجف دستگیر و بازجویی شده و به ایران برگردانده شدند. دستگیری و استرداد آنها در نتیجه ترفندهای ازلی‌ها بود که با مشروطه‌خواهان نجف، که یکی از آنها پسر آخوند خراسانی بود، ارتباط داشتند. آنها نامه‌ای را از قول عبدالبهاء جعل کرده بودند مبنی بر اینکه وی به بهائیان دستور داده است به محمدعلی‌شاه و سلطان عبدالحمید کمک کنند تا به قدرت برگردند و مدعی شدند که این "لوح" را در وسایل این دو مسافر یافته‌اند. به‌رغم این حيله و نامه ساختگی، یکی از عواملی که به آزادی آنها از زندان در ایران کمک کرد، تلگرافی از جانب شخص آخوند خراسانی به دولت ایران بود دال بر این که فاضل و همراهش "مداخلت در سوء نیتی به هیچ وجه نداشتند، و منظورشان هدایت و دلالت به عقاید مذهبی خودشان بود."^{۱۶۷}

هشت. خاتمه

نشان دادم که چگونه عبدالبهاء، بنابر آثار و آموزه‌های بهاءالله و با هدایت آنها، بی‌شک مشروطیت را شکل مطلوب حکومت می‌دانست، اما شیوه‌هایی را که در طول انقلاب ایران برای دستیابی بدان اتخاذ شده بود نمی‌پسندید و بهائیان

^{۱۶۶} فاضل مازندرانی، ظهورالحق، جلد ۸، قسمت ۲، ۸۲۹-۸۳۰.

^{۱۶۷} فاضل مازندرانی، ظهورالحق، جلد ۸، قسمت ۲، ۸۳۰-۸۴۰.

را از پیوستن به آن شیوه‌ها باز می‌داشت. در عین حال، عوامل زمینه‌ای دیگری نیز در تصمیم او مبتنی بر اجتناب بهائیان از اختلافات سیاسی جاری دخیل بود. همه اینها مانع از آن نشد که او پس از حصول مشروطیت برای استمرار و استحکام آن و در پی از دست رفتن موقتی‌اش برای بازگرداندن آن به جد رهنمون دهد.

در مقام جانشین منصوب بهاءالله و در پیروی از آموزه‌های او، عبدالبهاء از حاکمیت قانون و حکمرانی نمایندگان مردم حمایت می‌کرد. او "حکومت قانونیه دستوریّه" را از جمله مقتضیات زمان می‌شمرد که مقاومت در مقابل آن غیرممکن است. با این حال او، چنان که خود تصریح کرده، با پیروی از اصول و تعالیم بهاءالله از بهائیان خواست که از قیام بر علیه حکومت و دخالت در سیاست‌های حزبی بپرهیزند. همچنین، باز هم بر طبق تعالیم بهاءالله، مشورت و گفتمان مسالمت‌آمیز را وسیله‌ای مشروع برای اجرای تحولات سیاسی-اجتماعی تأیید کرد. بنابراین، ضمن حمایت از اصول مشروطیت، روش‌های تقابلی را که در ایران اوائل قرن بیستم برای دستیابی و حفظ آن اتخاذ می‌شد تأیید نمی‌کرد و این رویه مبتنی بر اصول از ابتدای جنبش مشروطه اعمال شد، نه آنکه از ۱۹۰۷ و زمان مجلس اول آغاز شده باشد. علاوه بر این عنصر محوری، عوامل دیگری نیز در تعیین تصمیمات عبدالبهاء و هدایات وی برای بهائیان ایران در زمان این جنبش دخیل بود. همان گونه که او خود بیان می‌دارد، علما ده‌ها سال تلاش کرده بودند که پیروان بهاءالله را عناصری برانداز و خطرناک به حال حکومت و مملکت معرفی کنند. به طریق مشابه، در همان اوان انقلاب مشروطه، برادر و رقیب عبدالبهاء در تلاش بود تا دولت عثمانی را متقاعد کند که او (عبدالبهاء) و بهائیان اطرافش در حال توطئه بر علیه حکومت‌اند. بدیهی است که هدف مرتکبین در هر دوی این موارد، برانگیختن دو دولت ایران و عثمانی علیه بهائیان و صدمه زدن به آنان بود. همچنین، چنان که تجربه سال ۱۹۰۳ در یزد و اصفهان نشان داده بود، بهائیان با این خطر مواجه بودند که در جریان هرگونه منازعه سیاسی بین طرف‌های مختلف قدرت سپر بلا شوند، ناآرامی‌های شدید و آشوب و التهاب بزرگی نظیر انقلاب مشروطه دیگر جای خود داشت. نکته مهم دیگر این بود که عبدالبهاء یقین داشت که دخالت علما (روحانیون شیعه) در امور سیاسی و در این مورد

جنبش مشروطه، پیامدهای ناگواری برای کشور به همراه خواهد داشت. از این گذشته، او نگران ازلی‌ها نیز بود که به شدت در جریان انقلاب درگیر بودند و از آب گل‌آلود ناآرامی‌ها برای آسیب رساندن به بهائیان سوءاستفاده می‌کردند. به باور عبدالبهاء، دخالت این دو گروه (علما و ازلی‌ها) زمینه‌ی کاملی فراهم کرد تا در اغتشاشات سیاسی که با قدرت در ایران در جریان بود، بهائیان قربانی شوند. به راحتی می‌توان دریافت که عبدالبهاء به چه سبب از تأیید و حمایت هرگونه تلاش بهائیان که ممکن بود موجب تقویت تصویری شود که مخالفان از آنان به عنوان عناصری اخلاک‌گرا و مستحق مجازات ایجاد کرده بودند، خودداری می‌کرد. تجربه‌ی دو شهر تبریز و نیریز در زمان استبداد صغیر (جنگ داخلی)، که طی آن بهائیان همراه با مشروطه‌خواهان به قتل رسیدند، گواهی است بر صحت این مدعا و درستی برداشت عبدالبهاء. لازم به ذکر است در تحلیل و درک تصمیم‌های عبدالبهاء در زمان انقلاب مشروطه ضمن اینکه باید نگرانی از احتمال وجه‌المصالحه یا سپر بلا شدن بهائیان را به حساب آورد، به هیچ‌وجه نباید عوامل دیگر را فراموش کرد. چنان‌که گفته شد، بنا بر نوشته‌های خود عبدالبهاء در همان زمان وقوع وقایع، تعلیم بهاء‌الله در خصوص گفت‌وگو و تبادل نظر و مشورت به منزله‌ی روش بهائیان در ایجاد تحول اجتماعی، به همراه اطاعت از حکومت و پرهیز از دخالت در سیاست حزبی معیارهای اصلی معین‌کننده‌ی تصمیمات و هدایت‌های او برای رفتار بهائیان بود.

دعوت عبدالبهاء برای تغییرساختار بنیادی در روابط پر تعارض دربار و مجلس بخش مهمی از واکنش او به انقلاب مشروطه بود. این واقعیت که عبدالبهاء بر آن شد تا ضمن تکرار مکرر این مسئله‌ی حیاتی در الواحش، پیام‌های محرمانه‌ای درباره‌ی آن برای هر دو طرف درگیری (شاه و مشروطه‌خواهان) ارسال کند، نشان می‌دهد که کلمات او نه شعارگونه که حاکی از دغدغه‌هایی حقیقی برای آسایش و رفاه کشور بود. در دعوت‌های مکرر به توافق، سازگاری، و همکاری سازنده بین شاه و مشروطه‌طلبان، عبدالبهاء از دوگانه‌ی دولت در برابر ملت بسیار فراتر رفته و در عوض خواستار تجدیدساختار بنیادین روابط پرتعارض بین این دو شد. تجدید ساختاری که اگر بدان جامعه‌ی عمل می‌پوشاندند، ای بسا به نتیجه‌ای متفاوت برای مملکت می‌انجامید. دعوت عبدالبهاء به اتحاد بین حکومت و نمایندگان ملت، بنا بر محتوای آن و به خودی خود، گواه باور راسخ

او به ضرورت مشروطه و حکمرانی نمایندگان ملت است، زیرا تا کسی وجود مجلس را ضروری محض نداند، درباره کیفیت روابط سازنده و سالم بین آن و دربار نظر نمی‌دهد. همچنین، با در نظر داشتن دغدغه عبدالبهاء در خصوص یکپارچگی و استقلال کشور و هشدارهایش در خصوص خطر فزاینده تجاوز دولت‌های همجوار (روسیه از شمال و انگلیس از جنوب) در صورت عدم آشتی طرفین، موضع وی ضداستعماری به شمار می‌رفت. متأسفانه سیر تاریخ فقط صحت نگرانی‌های او را اثبات کرد.

رویکرد عبدالبهاء به اقدام سیاسی-اجتماعی در جریان دوران بحرانی انقلاب مشروطه ایران یا به عبارت دیگر، تلاش او برای ایجاد هماهنگی از طریق گفت‌وگو و مشورت، و نه تمسک به سیاست حزبی، را باید الگویی از واکنش صحیح بهائی به درگیری‌های سیاسی دانست. بهائیان وظیفه دارند به جای درگیر شدن در کشمکش‌ها و فدا کردن اصول محبت و صلح و وحدت، فراتر رفته و به دنبال راه‌هایی برای آشتی دادن طرفین دشمنی، ترمیم شقاق‌ها، و فراهم آوردن انسجام اجتماعی باشند.

آثار بهائی، گذشته از ارزشی که برای بهائیان دارند، به مثابه اسناد تاریخی دوره قاجار، تا حد زیادی دست‌نخورده و مغفول باقی مانده‌اند. تردیدی نیست که تفحص در این آثار ابعاد جدیدی را به روایت‌های تاریخی-که کلاً بی‌توجه به آنها شکل گرفته‌اند-خواهد افزود. برای مثال، آیا ممکن است زمانی که محمدعلی‌شاه در مجلس حاضر شد و وعده رعایت قانون اساسی را داد و زمانی که سرانجام در روز ۱۰ ماه می ۱۹۰۹ اعلام کرد که مجلس را تشکیل و مشروطه را برقرار خواهد ساخت، تا اندازه‌ای تحت تأثیر پیام‌های عبدالبهاء درباره لزوم مناسبات تفاهم‌آمیز بین دولت و ملت و ضرورت اجتناب‌ناپذیر مشروطیت بوده باشد؟

با همه تحقیقاتی تا کنون صورت گرفته است، پژوهش در منابع بهائی دوره انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۱۱)، که مقطعی بسیار حساس در تاریخ ایران قاجار و بی‌شک برشی خطیر از دوره قیادت عبدالبهاء است، هنوز تازه است. نکات بسیاری است که باید بر اساس کنکاش در منابع جدید و بررسی مجدد منابع قدیمی‌تر درباره این دوره آموخت. فراهم ساختن روایت‌های جدید از این

دوره مهم تاریخ ایران نوین برای تاریخ‌نگاری و فهم کاربردهای عملی اصول عدم مداخله در سیاست‌های حزبی برای جامعه بهائی و کاربست شیوه‌های مناسب اقدام اجتماعی از دیدگاه دیانت بهائی از جمله نتایج خواهند بود که از پژوهش‌های آینده انتظار می‌رود.